

مهندس علی اکبر راستگو

مجاهدین خلق
در آئینه تاریخ

جلد اول

تقدیم به همه آنانی که به اعتماد شان خیانت شد.

مجاهدین خلق در آئینه تاریخ

اثر: مهندس علی اکبر راستگو

مجاهدین خلق در آئینه تاریخ

مهندس علی اکبر راستگو

چاپ اول بهار ۱۳۸۲

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: آرنهم _ هلند

• کلیه حقوق این اثر متعلق به نویسنده می باشد. نقل و چاپ مندرجات کتاب با ذکر مأخذ آزاد است.

Ali-Akbar Rastgou

Postfach 90 31 73

D-51124 Köln

E-Mail: rastgou@web.de

Tel: +49 162 9097709

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار ●
	فصل اول
	تاریخچه سازمان مجاهدین ■
۱۱	◆ کرونولوژی
۱۵	◆ فاز تأسیس
۲۰	◆ ایدئولوژی
	◆ مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک
	– مرحله ی اول قبل از انقلاب
۳۱	از سال تأسیس سازمان تا سقوط رژیم شاه (۱۳۴۴-۱۳۵۷)
	– مرحله ی دوم بعد از انقلاب
۴۳	از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۶ سال تأسیس ارتش آزادیبخش
	فصل دوم
	بخش مالی سازمان مجاهدین ■
۶۹	◆ دربارهٔ بخش مالی سازمان
۷۵	◆ منابع مالی سازمان در خارج کشور
۷۶	– مالی اجتماعی
۱۲۰	– مالی ویژه
	– تأسیس انجمن های پوششی خیریه در کشورهای غربی
۱۳۰	و سوء استفاده از کودکان
۱۶۷	◆ سرباز گیری سازمان مجاهدین از کشورهای غربی
۱۷۵	◆ سازمان ها و انجمن های پوششی مجاهدین

فصل سوم

■ ساختار تشکیلاتی سازمان مجاهدین

۱۸۷	◆ سازماندهی هرمی
۲۲۷	◆ روابط درونی
۲۵۸	◆ زندان های مجاهدین
۲۶۱	ا- زندان های داخل قرارگاه های سازمان
۲۷۷	– برخورد سازمان با اسرای جنگی
۲۷۸	– زندانبانان سازمان
۲۸۲	– شکنجه های مرسوم در زندان های رجوی
۲۸۶	– محاکمات درون سازمانی
	اا- زندان های تحت حاکمیت دولت عراق
۲۹۹	– اردوگاه التاش در رمادی
۳۰۲	– زندان ابوغریب
	◆ دوبال اصلی سازمان :
۳۰۸	ا- بال سیاسی: شورای ملی مقاومت
۳۹۲	اا- بال نظامی: ارتش آزادیبخش ملی
۴۳۹	فهرست جداول
۴۴۱	فهرست الفباء

پیشگفتار

کتابی که در دست دارید، حاصل تجربیات یکی از هزاران قربانیان فرقه خطرناک مسعود رجوی می باشد. فرقه ای که با شعارهای فریبنده آزادی، عدالت اجتماعی، جامعه بی طبقه توحیدی و شعارهای عوامفریب دیگر، در یکی از سرفصل های خطیر تاریخ ایران، هستی یک ملت کهن را با تحلیل های ذهنی و عقب مانده خود به یغما برد. فرقه ای که بعد از انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران، به عنوان نیرویی با ایدئولوژی مذهبی، جاذبه های فراوانی هم در نسل جوان و هم در نسل نوجوان کشور ایران ایجاد کرده بود. گذشته چریکی پر رمز و راز این فرقه مذهبی در زمان شاه و آرمان خواهی ضد اسلام رایج که به صورت مخالفت با سیاست های حکومت جدید اسلامی جلوه می کرد، از جمله عوامل جذب جوانان ایرانی در بعد از انقلاب ۱۳۵۷، منجمه این نگارنده، به سازمان مجاهدین خلق بود.

روند حرکت و موضعگیری های سازمان مجاهدین از بعد از انقلاب ۱۳۵۷ آنقدر ضد و نقیض بوده و است که هر انسان سیاسی را به شگفتی و تعجب وا می دارد. البته در آن مقطع، گروه ها و شخصیت های سیاسی و روشنفکری، مواضع سازمان را مورد تحلیل و تفسیر قرار داده و به آن انتقاداتی می کردند. ولی در داخل سازمان، متأسفانه، این انتقادهای نه تنها گوش شنوا نداشت، بلکه فرد و یا گروه انتقاد کننده با بدترین اهانت ها و خطاب ها روبرو می شد. سیستم کنترل و روابط درونی سازمان، اجازه هیچ گونه فکر و یا ابراز نظر و مخالفت در مورد تحلیل های رهبری را به افراد عضو و زیردست نمی داد. ما مجبور بودیم مواضع سازمان را حتی اگر نفهمیده باشیم، به زور قورت بدهیم. افراد می بایستی مثل یک ارتش، همه دستورات مسئولین را بدون چون و چرا انجام بدهند و اگر تحلیلی و عملی اشتباه بود، هیچ مسئولی مورد مؤاخذه قرار نمی گرفت. به همین نسبت اگر به سطوح بالاتر برویم، با اینکه همه تحلیل های سازمان در موارد مختلف اشتباه از آب درآمده بود، و ما این موضوع را متوجه می شدیم، ولی جرأت ابراز آن را در درون سازمان نداشتیم، چرا که همیشه مطرح می شد که رهبری معصوم است، اشتباه نمی کند و حتماً حکمتی در کار است وگرنه ما چنین نمی کردیم!

من به سهم خود در رساندن سازمان به موقعیت خطرناک فعلی، سهیم هستم. چرا که بدون جانفشانی و از خود گذشتگی من و امثال من، سازمان مجاهدین

نمی توانست به فعالیت ادامه بدهد. با تباه شدن و ویرانی زندگی امثال من در پائین تشکیلات بود که رهبری سازمان می توانست و هم اکنون نیز می تواند به بقاء خود ادامه دهد.

من بدینوسیله از پیشگاه ملت عظیم ایران پوزش می طلبم و استدعا دارم که مرا به خاطر رابطه و سالها همکاری حرفه ای با سازمان مجاهدین خلق و دولت عراق، به بخشند.

این کتاب می گوید سازمان مجاهدین را از آغاز تأسیس تا کنون، مورد تحقیق و بررسی قرار دهد. این بررسی، با توجه به فعالیت عمدتاً خارج از کشوری نویسنده، در فصل اول کمرنگ ولی درفصول بعدی بسیار ژرف و عمیق می شود. در بیان تجربیات شخصی نویسنده، بسیار سعی شده که این موضوع بی طرفانه و نا مغرضانه باشد تا به جنبه تحقیقی اثر لطمه ای وارد نیاید.

مطالب کتاب بطور تاریخی و زمانی، در سه فصل مختلف و مستقل بلحاظ موضوعی، تقسیم بندی شده اند. به هر کدام از موضوعات، تا حد امکان، بضاعت، امکانات نویسنده و مدارکی که موجود بود، پرداخته شده است. مسلّم است، این کار به عنوان یک کار تحقیقی و کند و کاو، بدون نقص و اشتباه نمی باشد. از عموم خوانندگان محترم خواهشمندم این موارد را از طریق ارسال نامه، فاکس، ایمیل و غیره، به این جانب تذکر بدهند تا در چاپ های بعدی کتاب، تصحیح گردد.

جلد اول کتاب «مجاهدین خلق در آئینه تاریخ» شامل موضوعات زیر می باشد:

- ۱- تاریخچه سازمان مجاهدین
- ۲- بخش مالی سازمان مجاهدین
- ۳- ساختار تشکیلاتی سازمان مجاهدین

جلد دوم کتاب فوق که در دست تهیه می باشد، شامل موضوعات زیر است:

- ۱- دیپلماسی و روابط خارجی سازمان مجاهدین
- ۲- انقلابات ایدئولوژیک درونی سازمان مجاهدین
- ۳- ...

فصل اول

تاریخچه

سازمان مجاهدین

◆ کرونولوژی

قیام ملی ۳۰ تیر به حمایت ازدکترمصدق	۳۰ تیر ۱۳۳۱
تأسیس نهضت آزادی	۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰
اعلام «انقلاب سفید» توسط شاه	۶ بهمن ۱۳۴۱
شورش مردم درایران	۱۵ خرداد ۱۳۴۲
تأسیس سازمان مجاهدین خلق توسط محمد حنیف نژاد، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان	۱۵ شهریور ۱۳۴۴
اولین تماس مجاهدین با سازمان آزادیبخش فلسطین	زمستان ۱۳۴۸
دستگیری نزدیک به ۹۰٪ از کادرهای سازمان و دستگیری بخش اعظم کادر مرکزی توسط ساواک شاه	شهریور ۱۳۵۰
کشته شدن «احمد رضائی»، اولین عملیات انتحاری سازمان	۱۱ بهمن ۱۳۵۰
تیرباران تعدادی از اعضای مرکزیت سازمان توسط رژیم شاه	۳۱ فروردین ۱۳۵۱
تیرباران سه بنیانگذار سازمان توسط رژیم شاه	۴ خرداد ۱۳۵۱
ترور درون سازمانی مجید شریف واقفی	۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴
کودتا در سازمان و تغییر ایدئولوژی از اسلام به مارکسیسم	شهریور ۱۳۵۴
آزادی زندانیان سیاسی منجمله مسعود رجوی توسط شاه	۳۰ دی ماه ۱۳۵۷
پیروزی انقلاب ایران، سقوط رژیم شاه و تأسیس جمهوری اسلامی	۲۲ بهمن ۱۳۵۷
انتشار اولین نشریه «مجاهد»	۱ مرداد ۱۳۵۸
حمله نظامی عراق به ایران، آغاز جنگ ایران و عراق	۳۱ شهریور ۱۳۵۹
آغاز جنگ مسلحانه سازمان بر علیه جمهوری اسلامی	۳۰ خرداد ۱۳۶۰

مجاهدین خلق در آئینه تاریخ

- ۷ تیرماه ۱۳۶۰ ترور محمدحسین بهشتی و بیش از ۷۲ تن از سران و مقامات رژیم در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی
- ۳۰ تیرماه ۱۳۶۰ تأسیس شورای ملی مقاومت ایران توسط مسعود رجوی و رئیس جمهور سابق ایران ابوالحسن بنی صدر
- ۳ مرداد ۱۳۶۰ آغاز فعالیت رادیو «صدای مجاهد»
- ۷ مرداد ۱۳۶۰ فرار مسعود رجوی باتفاق بنی صدر از ایران با یک هواپیمای ربوده شده نظامی
- ۸ شهریور ۱۳۶۰ ترور رجائی، رئیس جمهور و محمدجواد باهنر، نخست وزیر
- ۷ مهرماه ۱۳۶۰ اعلام برنامه دولت موقت توسط مسعود رجوی
- ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ کشته شدن موسی خیابانی و اشرف ربیعی در تهران
- ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۱ کشته شدن محمد ضابطی، مسئول بخش اجتماعی سازمان به همراه تنی چند از مسئولان و فرماندهان سازمان در تهران
- تابستان ۱۳۶۱ ازدواج مسعود رجوی با فیروزه بنی صدر
- ۱۹ شهریور ۱۳۶۱ ملاقات مسعود رجوی با طارق عزیز نایب رئیس نخست وزیر عراق در پاریس
- ۱۹ اسفند ۱۳۶۳ اطلاعیه شورای مرکزی سازمان در مورد طلاق مریم قجر- عضدانلو از شوهرش مهدی ابریشمچی عضو مرکزیت و تصمیم ازدواجش با مسعود رجوی، معرفی رهبری جدید مجاهدین «مسعود و مریم رجوی» و آغاز انقلاب اول ایدئولوژیک در درون سازمان
- ۳۰ خرداد ۱۳۶۴ ازدواج مسعود و مریم رجوی در پاریس بعنوان آغاز «رهائی و برابری زنان»
- ۱۷ خرداد ۱۳۶۵ اخراج رجوی از کشور فرانسه و ورود وی به بغداد
- ۲۵ خرداد ۱۳۶۵ دیدار رجوی با صدام حسین

کرونولوژی

اعلام تشکیل «ارتش آزادیبخش ملی ایران» توسط مسعود رجوی.	۳۰ خرداد ۱۳۶۶
عملیات «آفتاب» در منطقه فکه بر روی لشکر ۷۷ خراسان در منطقه مرزی	۷ فروردین ۱۳۶۷
عملیات «چلچراغ» در منطقه مهران	۲۹ خرداد ۱۳۶۷
پایان جنگ ایران و عراق	۲۷ تیرماه ۱۳۶۷
عملیات «فروغ جاویدان»	۳ مردادماه ۱۳۶۷
آغاز اعدام های وسیع زندانیان سیاسی توسط رژیم جمهوری اسلامی	۶ مردادماه ۱۳۶۷
مرگ آیت الله خمینی	۱۴ خرداد ۱۳۶۸
حذف مریم رجوی از رهبری عقیدتی مجاهدین، انتخاب وی به مسئول اولی سازمان، آغاز انقلاب دوم درونی در مجاهدین	۲۶ مهرماه ۱۳۶۸
اشغال نظامی کویت توسط عراق	۱۰ مرداد ۱۳۶۹
حمله متحدین به عراق و بمباران هوایی آن	۱۱ دی ماه ۱۳۶۹
ورود سازمان به جنگ داخلی عراق علیه کردها	۲۰ اسفند ۱۳۶۹
دخالت سازمان در امور داخلی عراق، جنگ علیه کردهای عراق با نام عملیات «مروارید»	۵ فروردین ۱۳۷۰
نشست بزرگ طلاق در سازمان	۱۷ شهریور ۱۳۷۰
انتخاب مریم رجوی از طرف شورای ملی مقاومت بعنوان رئیس جمهورشورا	۶ شهریور ۱۳۷۲
معرفی فهیمه اروانی بعنوان مسئول اول سازمان	۲۶ شهریور ۱۳۷۲
معرفی شهرزاد حاج سیدجوادی بعنوان مسئول اول سازمان	۵ شهریور ۱۳۷۴
انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری ایران	۲ خرداد ۱۳۷۶
معرفی مهوش سپهری بعنوان مسئول اول سازمان	۹ شهریور ۱۳۷۶

مجاهدین خلق در آئینه تاریخ

اول شهریور ۱۳۷۷	ترور لاجوردی توسط یک واحد عملیاتی سازمان
اردیبهشت ۱۳۷۸	ترور صیادشیرازی توسط یک واحد عملیاتی سازمان
زمستان ۱۳۷۸ تا	عملیات خمپاره اندازی مجاهدین در تهران
زمستان ۱۳۸۰	
تیرماه ۱۳۸۰	انتخاب مجدد خاتمی به ریاست جمهوری
۲۹ فروردین ۱۳۸۱	پرتاب ۷۷ موشک از طرف رژیم جمهوری اسلامی به قرارگاه های سازمان در عراق

سال ۱۳۴۲ را می‌توان دوران نطفه بستن نبردهای مسلحانه در ایران، چه از نوع مارکسیستی/مائوئیستی و چه از نوع اسلامی/مارکسیستی آن ارزیابی کرد. پیش از این تاریخ، جریانی موسوم به «فدائیان اسلام» با موافقت و اجازه رسمی روحانیون صاحب فتوا چند عملیات تروریستی بر علیه دولتمردان ایران انجام داده بود که از جمله قربانیان این ترورها «احمد کسروی» پژوهشگر و تاریخ نگار مشهور ایران بود. در دهه چهل، دو جریان اسلامی دیگر هم ظهور کردند که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند. یکی از این جریانها «حزب ملل اسلامی» بود که با این که برنامه اش را بر اساس ترور برخی از سرمداران حکومت وقت تهران تنظیم کرده بود، اما موفقیتی نداشت و اعضای آن همگی دستگیر شدند. جریان اسلامی دیگری هم در همین سال ها تشکیل شد که به «هیئت موثله اسلامی» معروف شد. این هیئت هم در چندین ترور از جمله در ترور حسن علی منصور نخست وزیر وقت ایران دست داشت. این جریان هم اینک در ایران تقریباً تمام پست های اصلی حکومت اسلامی را در دست دارد. یک جریان اسلامی دیگر هم به نام «حزب الله» پیش از سال ۴۴ تشکیل شد که بعد ها در سازمان مجاهدین خلق ادغام شد.

دو سال پیش از این تاریخ در سال ۱۳۴۰ دولت وقت ایران لایحه‌ای را تحت عنوان «انجمن‌های ولایتی و ایالتی» در ۹۲ ماده و ۱۷ تبصره به تصویب رساند. از جمله مواد این لایحه، حذف قید سوگند به قرآن برای باورمندان به ادیان و مذاهب دیگر بود. اما مهم‌ترین بخش این لایحه، حذف قید ذکوریت برای انتخاب شوندهگان و انتخاب کنندگان بود. روحانیت آن زمان در برابر این لایحه قیام کرد و شورش در بین محافل مذهبی به وجود آمد که به «نهضت دوماهه‌ی روحانیت» معروف شد. بیشترین نگرانی این روحانیون از امکان شرکت بانوان ایرانی و دگراندیشان ایرانی در جریان انتخابات ناشی می‌شد.

در ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ محمد رضا پهلوی، شاه وقت ایران، پس از سفری به ایالات متحده‌ی امریکا و تحت فشار دولت پرزیدنت کندی رئیس جمهور وقت ایالات متحده پذیرفت که در ساختار سیاسی کشور تغییراتی ایجاد کند که با روند مدرنیته در ایران همسویی داشته باشد. در این تاریخ محمد رضا پهلوی طی مراسمی شش ماده را برای تغییراتی در ایران به رفراندوم گذاشت. اولین اصل از این شش ماده،

تقسیم املاک بزرگ خان‌ها و فئودال‌ها بود که قرار بود بین دهقانان تقسیم شود. یکی دیگر از این اصول تصحیح قوانین انتخابات بود که در راستای آن امکان شرکت نیمی از شهروندان ایران - زنان - چه به عنوان انتخاب کننده و چه انتخاب شونده، فراهم می‌شد.

البته این روند که به انقلاب سفید یا انقلاب شاه و ملت موسوم شده بود، مواد دیگری هم داشت که چون به این بحث مربوط نمی‌شود، از طرح آن‌ها صرف نظر می‌کنیم.

در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ روحانیون و در رأس آن‌ها آیت الله خمینی در اعتراض به این مواد و به خصوص برای اعتراض به حق رأی زنان وارد میدان شدند. این شورش توسط نیروهای پلیس سرکوب شد. برخی از سردمداران این شورش از جمله آیت الله خمینی به زندان افتادند و برخی هم تبعید شدند. آیت الله خمینی پس از زمانی کوتاه، ابتدا به ترکیه و سپس به عراق و شهر مذهبی نجف که محل اقامت جمع کثیری از شیعیان عرب و ایرانی بود، تبعید شد.

با وجود مخالفت بخشی از روحانیون با قوانین جاری کشور در آن دوران، روحانیت توانست از بخشی از قانون اساسی و قوانین جزایی ایران استفاده کرده و با تأسی به نابرابری موجود در این قوانین - بین شهروندان و مراجع - از حکم اعدام سید روح‌الله خمینی جلوگیری کند. به این صورت که بر اساس قانون، دولت ایران نمی‌توانست مرجع تقلیدی را اعدام کند. چند تن از دوستان و همکاران سید روح‌الله خمینی برای نجات وی از حکم اعدام، او را در زمره مراجع به دولت معرفی کرده، بدین گونه از اعدام ایشان جلوگیری به عمل آوردند.

دو سال پس از این شورش، چند تن از دانشجویان دانشگاه‌های ایران در یک جمع‌بندی به لزوم مبارزه‌ی مکتبی و سازمان یافته با نظام حکومتی حاکم بر ایران آن زمان رسیدند. این افراد که نام سه تن از ایشان از سوی بازماندگان همان جریان «بنیانگزاران سازمان مجاهدین خلق» عنوان می‌شود، عبارت بودند از: **محمد حنیف نژاد**، مهندس ماشین‌آلات سنگین کشاورزی از دانشکده‌ی کشاورزی شهر کرج، در حومه‌ی پایتخت ایران. این فرد در سال ۱۳۱۷ در یک خانواده کارگر بازاری در شهر تبریز به دنیا آمد و با تشکیل سازمان مذهبی مجاهدین خلق، مسئولیت ایدئولوژی این جریان را به عهده گرفت. وی فعالیت سیاسی خود را با عضویت در نهضت آزادی آغاز کرد.

فازتأسیسی

نفر بعدی **سعید محسن** مسئول تشکیلاتی این جمع، مهندس راه و ساختمان و فارغ‌التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران بود. او نیز در خانواده‌ای از طبقه متوسط و روحانی در شهر زنجان متولد شد. این فرد از دانشگاه تهران بورس تحصیلی دولتی گرفت و همانند حنیف نژاد به جبهه ملی، انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی پیوست.

آخرین فرد جمع بنیانگزاران **علی اصغر بدیع زادگان** بود که مسئولیت نظامی گروه را به عهده داشت. بدیع زادگان در سال ۱۳۱۹ در شهر اصفهان و در خانواده‌ای متوسط چشم به جهان گشود. او نیز همانند همکار دیگرش برای تحصیل در رشته مهندسی شیمی از دانشگاه تهران بورس تحصیلی دولتی گرفت. او نیز در هر سه تشکل جبهه ملی، انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی عضویت داشت.

البته بسیاری از جدا شدگان اولیه سازمان مجاهدین، نام فرد دیگری را هم در کنار حنیف نژاد و به عنوان یکی از سه تن بنیانگزاران سازمان نام می‌برند. گویا چون این فرد نمی‌خواست به طور حرفه‌ای با سازمان کار کند، کنار گذاشته شد.* این افراد تا سال ۱۳۴۴ در جریانی به نام «نهضت آزادی ایران» عضویت داشتند. نکته‌ای که شاید از دید خیلی‌ها پنهان مانده باشد، این است که آخرین بقایای گروه «فدائیان اسلام» درست در سال ۱۳۴۴ اعدام شدند. و سازمان مجاهدین هم دقیقاً در همین تاریخ پا به عرصه وجود گذاشت. این هم‌زمانی اگر کاملاً ارادی نبوده باشد، بی‌شک یک طنز تلخ تاریخی در دوران معاصر ایران است.

نهضت مذهبی آزادی در سال ۱۳۴۰ خورشیدی در تهران و توسط دو تحصیل کرده غرب - مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سبحانی - و یک روحانی به نام سید محمود طالقانی تأسیس شد. این جریان خود نیز انشعابی از جبهه ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق نخست وزیر فقید ایران بود.

بنیانگزاران نهضت آزادی خود را مسلمان، ایرانی، مشروطه‌گرا و مصدقی معرفی می‌کردند؛ اما وجه مشخص تفاوت ایشان با دیگر گروه‌های سکولار آن دوران این بود که اسلام را وجه جدایی ناپذیر فرهنگ ایران برآورد می‌کردند و به ویژه «جدایی مذهب از سیاست» را رد می‌کردند. این تعریف که در واقع پیش زمینه آغازین تشکیل

* آقای «احمد احمد» در کتاب خاطرات خود صفحه ۳۱۳ نام این فرد را «عبدالرضا نیک بین رودسری» ذکر کرده است.

حکومت اسلامی در ایران است، به مثابه نطفه حکومت سراپا تبعیض و استبداد حاکمان فعلی اسلامی در ایران به ثبت رسید.

وجه دیگر تفاوت اعضای نهضت آزادی و مجاهدین خلق این بود که نهضتی‌ها - به دلیل اختلاف روحانیت با دکتر محمد مصدق - به طیف روحانیان اعتمادی نداشتند؛ اما مجاهدین خلق بریگانه ستیزی و کلاً ضد استعمار بودن روحانیت و بخصوص شخص آیت‌الله خمینی پای می‌فشردند. نهضتی‌ها در حالی که با حکومت پادشاهی مخالف بودند، اما شیوه مبارزه قانونی و مسالمت‌جویانه را برگزیده بودند و هرگز از این شیوه تخطی نکردند. اما سازمان مجاهدین در روند مطالعات تئوریک خود که بامخفی کاری تمام از سال ۱۳۴۴ آغاز کرده بود، در سال ۱۳۴۸ به لزوم مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم شاه رسید و تاکنون نیز این شیوه را رها نکرده است. محرک اصلی سازمان در استنتاج مبارزه مسلحانه، سرکوب تظاهرات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ توسط رژیم شاه و نیز بی ثمر بودن مبارزات گذشته و نهایتاً فراگیری جنبش‌های مسلحانه و فرهنگ استفاده از سلاح در منطقه و جهان بود. یعنی گفتمان جنبش‌ها در فلسطین، آمریکای جنوبی، الجزایر و غیره استفاده از سلاح برای برخورد با رژیم‌های مستبد بود.

هم زمان با سازمان مجاهدین که اعضاء و بنیانگزارانش همگی مسلمان و معتقد به مذهب تشیع بودند، یک سازمان مسلحانه اما مارکسیستی/مائوئیستی هم در حال تکوین بود که بعدها «سازمان چریک‌های فدایی خلق» نام گرفت. اولین عملیات مسلحانه این سازمان در بهمن ماه سال ۱۳۴۹ در شمال ایران و در روستای سیاهکل اتفاق افتاد.

این عمل مسلحانه چریک‌های فدایی، مرکزیت سازمان مجاهدین را که از سال ۱۳۴۴ هنوز مشغول تئوری پردازی پیرامون نحوه ورود به مبارزه بودند بشدت غافلگیر کرد.

سازمان تا آن هنوز نامی هم برای خودانتخاب نکرده بود و مرکزیت، وجه تئوریک مبارزه را طوری برجسته کرده بود که عملاً باعث بی عملی سازمان در آن مقطع شده بود.

پس از واقعه سیاهکل، سازمان وارد میدان شد و چون این تاریخ مصادف بود با برگزار کردن جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران، تصمیم گرفت با اخلال در سیستم برق رسانی این مراسم، اعلام موجودیت کند. ولی قبل از اینکه دست به عملی

فازت‌آیسی

بزند در یک یورش ساواک در سال ۱۳۵۰ نزدیک به ۹۰٪ افرادش منجمله تقریباً همه افراد مرکزیت (بجز حسین روحانی و تراب حق شناس که در خارج کشور بودند) دستگیر شدند.

◆ ایدئولوژی

مؤسسین سازمان مجاهدین خلق، این سازمان را یک سازمان اسلامی و اعضای خود را به تعبیر قرآن «حزب الله» می‌نامیدند. اما مهندس مهدی بازرگان که ایشان را به عنوان اعضای جوان‌تر نهضت مذهبی آزادی از نزدیک می‌شناخت، ایدئولوژی این سازمان را ترکیبی از مارکسیسم و اسلام ارزیابی می‌کرد. یکی از کتاب‌های مبنایی اعتقادی مجاهدین جزوه درون سازمانی «شناخت» بود. این کتاب از چند بخش متدولوژی، تکامل و راه انبیاء تشکیل شده بود. وام گرفتن مبحث تکامل از مارکسیسم و تکیه بر «تکامل انواع» داروین و تأکید غیر منطقی بر ضد استثمار بودن آموزش‌های مذهبی، در واقع التقاطی بودن مبنای عقیدتی این جریان را به نمایش می‌گذاشت. بنیانگزاران سازمان با نوشتن جزوه‌های «شناخت»، «اقتصاد به زبان ساده» و «امام حسین» می‌خواستند ایدئولوژی مذهبی اسلام و تشیع را منطبق بر اصول علمی جامعه‌شناسی و تحلیل تاریخ نشان بدهند.

سازمان تا سال ۱۳۵۰ مشغول کار تئوریک بود. در این دوران کتاب‌های بسیاری در گروه ایدئولوژی سازمان که مسئول آن شخص حنیف نژاد بود، مورد بررسی و آموزش قرار گرفت. برخی از منابع مطالعاتی سازمان عبارتند از:

۱- راه طی شده نوشته مهدی بازرگان

۲- خدادراجماع

۳- بی نهایت کوچک‌ها

۴- ذره بی انتها

۵- کاردراسلام

۶- اسلام و قرآن راشد

۷- تفسیر پرتوی از قرآن

۸- اقتصاد کشورهای توسعه نیافته

۹- ویتنام در آتش

۱۰- تحلیل انقلاب الجزایر

۱۱- حقوق بین الملل

۱۲- نهج البلاغه فیض الاسلام

۱۳- کتابچه سرخ مائو

- ۱۴- امپریالیسم و کلیه مرتجعین تاریخ ببرکاغذی هستند از مائو
- ۱۵- دنوع همزیستی مسالمت آمیز به کلی متضاد از مائو
- ۱۶- علیه لیبرالیسم از مائو
- ۱۷- اصلاح کارحزبی از مائو
- ۱۸- آموزش خودرا از نوبسازیم از مائو
- ۱۹- چگونه می توان یک کمونیست خوب بود ار شائوچی
- ۲۰- انسان وکھکشانها از جان ففر
- ۲۱- منشأ تکامل و حیات از اپارین
- ۲۲- علم به کجا می رود از ماکس پلانک
- ۲۳- چهارمقاله فلسفی از استالین
- ۲۴- تاریخ مشروطه ایران از کسروی
- ۲۵- چه باید کرد از لنین

وبسیاری کتابهای دیگر در همین زمینه مورد مطالعه درون سازمانی قرار گرفتند. بعد از انجام کارهای مطالعاتی، تدوین ایدئولوژی در سازمان آغاز شد. کتاب ها و جزواتی که در حین ویا بعد از تدوین ایدئولوژی توسط سازمان تهیه و منتشر شده اند به ترتیب عبارتند از

- ۱- متدولوژی یا شناخت نوشته حسین روحانی
- ۲- راه انبیا، راه بشر نوشته محمد حنیف نژاد
- ۳- تکامل نوشته علی میهن دوست
- ۴- اقتصاد به زبان ساده نوشته محمود عسگری زاده
- ۵- امام حسین اثر احمد رضایی
- ۶- مقدمه ای بر مطالعات مارکسیستی اثر سعید محسن
- ۷- مبارزه چیست؟ اثر عبدالرضا نیک بین

از سوی دیگر در همین دوران، سازمان افرادی را در دسته های متعدد برای آموزش نظامی به فلسطین (بیروت) اعزام کرد. این افراد بدون اینکه توجه ساواک را جلب کنند، از مرزهای جنوبی کشور خارج شده، و بعد از آموزش نظامی توسط سازمان آزادی بخش فلسطین دوباره وارد کشور شدند. تنها مورد برخورد در سال ۱۳۴۹ پیش آمد. آن هم به این ترتیب که ۶ نفر از افرادی که از طریق دویب اعزام

بیروت بودند، در دوی مورد سوءظن پلیس دوی قرار گرفته، دستگیر شدند* . در بازرسی از محل اقامت آنها مدارکی مانند آثار مائو، جنگ پاتیزانی ونزوئلا، تعدادی مجله و نشریه بعلاوه سرودهای فلسطینی، هم چنین دو گذرنامه بدون عکس و یک دفترچه جیبی محتوی کلمات رمزکشف شد.

پلیس دبی پس از بازجویی های بسیار، بخیال این که با یک باند جعل پاسپورت روبروست، تصمیم به دیپورت آنها و تحویلشان به پلیس ایران گرفت. با تحویل آنها به ایران ساواک می توانست از ترکیب گروه به وجود یک سازمان کاملاً مخفی پی ببرد.

در راه بازگشت به ایران در تاریخ ۱۸ آبان ۴۹ هواپیمای آنها توسط سه تن از افراد سازمان (رسول مشکین فام، حسین روحانی و محمد سادات دربندی) که از ایران برای نجات جان دستگیر شدگان به دوی آمده بودند در آسمان خلیج فارس ربوده به بغداد برده می شود. در عراق نیز این گروه می تواند هویت واقعی خود را از نظر مقامات عراقی پوشیده نگه دارد. در نهایت این گروه هواپیماربا می توانند بدون این که لو بروند _ به اردوگاه های فلسطینی در بیروت بروند. لو رفتن هویت این گروه می توانست سازمان مجاهدین را پیش از اقدام به هر عملیاتی، در دامن ساواک و پلیس شاه بیاندازد.**

بعد از واقعه سیاهکل در زمستان ۱۳۴۹، هنگامی که سازمان خود را برای حمله مسلحانه به دکل های برق تهران آماده می کرد _ که این کار به نوعی اعلام موجودیت این جریان هم بود _ ساواک توانست از طریق یک توده ای بنام «شاهمراد دلفانی» که بعنوان امکان تهیه سلاح با سازمان در تماس بود، تمام تردهای این جریان را کشف کند. ساواک پس از آگاهی کامل از خانه های تیمی سازمان، طی یورش بیشتر اعضا و کادرهای اصلی سازمان را دستگیر و کل موجودیت سازمان را با مخاطره روبرو ساخت. این یورش دقیقاً در شهریورماه سال ۱۳۵۰ انجام شد.

بعد از این ضربه و با گستردگی بازجویی های ساواک از مجموع ۱۵۰ نفر اعضا و وابستگان دستگیر شده، سازمان دیگر وظیفه ای جز این نداشت که به حفاظت

* این شش نفر عبارت بودند از: سید جلیل سیداحمدیان، موسی خیابانی، کاظم شفیعیها، حسین خوشرو،

محمودشامخی و محسن نجات حسینی

** برای اطلاع بیشتر در این مورد به کتاب «برفراز خلیج» تألیف محسن نجات حسینی نشر نی مراجعه شود.

ایدئولوژی

عناصر بیرون از زندان خود بیشتر بیانید شد تا این عناصر به سادگی دستگیر شدگان در دام ساواک نیفتند.

دستآورد این دوراندیشی تهیه رادیویی بود تا با آن بتوانند پیام های نفرت ساواک را که از طریق بی سیم رد و بدل می شد، گوش کنند. و با این شیوه کمی امنیت عناصر خارج از زندانشان را تامین کنند.



آرم سازمان قبل از تغییر ایدئولوژی

سازمان در آن زمان در فرم سه شاخه مجزا از هم سازماندهی شده بود و قرار بود که سرشاخه ها از شاخه های دیگر مطلع نباشند. اما محمد حنیف نژاد از این قانون عدول کرده و مرتباً به شاخه های دیگر سر می زد. ساواک با تعقیب و مراقبت وی و همچنین ناصر صادق یکی دیگر از اعضای مرکزیت سازمان، توانست پی به شاخه های دیگر ببرد و آن ضربه وحشتناک را در شهریور ۵۰ وارد آورد. بعد از این ضربه رهبری شاخه اول به عهده مجید شریف واقفی، قرار گرفت. شاخه دوم به رضا رضایی سپرده شد و مسئولیت شاخه سوم را بهرام آرام به عهده گرفت.

تقی شهرام یکی از اعضای سازمان که در سال ۱۳۵۰ در پی یورش ساواک دستگیر شده بود و در زندان ساری بسر می برد، در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۲ توانست با مقدار قابل توجهی سلاح، همراه با یک زندانی دیگر و افسر نگهبان زندان با نام احمدیان فرار کند. در ماه خرداد همین سال رضا رضایی - که تا آن زمان رهبری یکی از شاخه های سازمان را در دست داشت - طی یک درگیری مسلحانه با نیروهای

امنیتی دولت وقت ایران کشته شد. این فرصت، بخت مساعدی برای تقی شهرام بود تا به رهبری شاخه دوم رسوخ کند. شهرام در زندان از طریق یکی از وابسته های گروهی مارکسیستی بنام «ستاره سرخ» با آموزه های مارکسیستی بیشتر آشنا شده بود. او با تکیه بر فضای مارکسیستی حاکم بر ذهن و خصلت های جاه طلبانه شخصی اش، دست به کار تحلیل ضربه ۵۰ و رکود مبارزاتی ناشی از آن در داخل سازمان زد.

تقی شهرام با بازنگری در روش رهبران سازمان در مقاطع ۵۰ - ۴۴ و ۵۲ - ۵۰ به این جمع بندی رسید که مرکزیت نخستین، وجه تئوریک مبارزه را بیش از حد برجسته کرده و همین کار باعث بی عملی سازمان در آن مقطع شده بود. البته این انتقادی بود که در بدنه محدود سازمان هم در مقطع ۵۴ - ۵۰ وجود داشت. وابسته ها، اعضا و فعالان سازمان در دهه ۵۰ جملگی بر ضعف سازمان در سال های پیش از ۵۰ پای می فشردند و ضربه سال ۵۰ را نتیجه بی تجربگی و دست و پابستگی مفرط سازمان در زمینه فعالیت نظامی می دانستند. برای مرکزیت نخستین سازمان، برگزاری جلسات تفسیر و تحلیل قرآن و نهج البلاغه و در کنار آن ها مطالعه آثار مارکس و مائو، به همان اندازه برجسته و مهم بود که مبارزه نظامی. مرکزیت نخستین - درست یا نادرست - آرزوی پرورش چریک تمام وقت حرفه ای و «آگاه» را در سر می پروراند. از نظر آنها قابلیت نظامی به تنهایی به درد سازمان نمی خورد. برعکس، اعضای سازمان پس از سال ۵۰، خواه ناخواه وقت کمتری برای مطالعه تئوریک صرف می کردند. با توجه به هوشیاری همه جانبه ساواک، آنها تقریباً تمام تمرکز و توجه و وقتشان را صرف فعالیت های عملی مربوط به حفاظت تشکیلات و رعایت مخفی کاری می کردند. کیسول سیانور پس از این تاریخ در سازمان باب شد. این شیوه نشانه بسیار مهمی برای مسخ مبارزه عملی بود. رویکرد ناگزیر سازمان به عملیات مسلحانه در مقطع ۵۴ - ۵۰ (به خصوص ۵۲ تا ۵۴) خود نمایی از انتقاد به عملکرد مرکزیت پیش از سال ۵۰ بود. به لحاظ روانی نیز، وارد کردن انتقاد پراتیک به مرکزیت پیش از سال ۵۰، خود قوت قلبی برای بازماندگان این جریان بود که بتوانند ادعا کنند: «ما درست تر حرکت می کنیم». همچنین این ادعا این اطمینان را هم به چریک می داد که «ما به آن راحتی گیر نمی افتم». با این شیوه ها همه تقصیرات را به گردن مرکزیت قبلی می انداختند و خودشان را از هر اشتباهی مبری اعلام می کردند. به این ترتیب شهرام راه خروج از بن بست موجود را تغییر ایدئولوژی کل

ایدئولوژی

سازمان تشخیص داد، به ویژه که سازمان - عملاً - مدت ها بود که دیگر اساساً کاری با اسلام نداشت، مگر برخی از اعضاء که خودشان برای خودشان نماز می خواندند و در راستای همین تغییر ایدئولوژی - اول پنهانی و بعد هم آشکارا - به ارتجاع متهم شدند. در واقع تقی شهرام علت ضربه سال ۵۰ و قفل شدن سازمان را به ایدئولوژی گروه نسبت داد و می گفت که این ایدئولوژی از کارآیی ساختن چریک بی بهره است. شهرام گذار از اسلام به مارکسیسم را راه حل بحران حاکم بر سازمان تشخیص داد و در همین راستا در سال ۵۴ بیانیه تغییر ایدئولوژی را صادر و منتشر کرد.



آرم سازمان بعد از تغییر ایدئولوژی

پیش از این تاریخ برداشت ها و تفسیرهای انقلابی از اسلام سازمان تفاوت چندانی با مارکسیسم نداشت. رژیم شاه سازمان مجاهدین را یک جریان «مارکسیست اسلامی» می نامید. سازمان آنچنان در مقوله امپریالیسم غرق شده بود که برای جلوگیری از زدن انگ ارتجاعی بخودش هیچگونه جای شبهه ای در رابطه با همانندی دیدگاه هایش با مارکسیست ها نگذاشت:*

” شاه از اسلام انقلابی به وحشت افتاده است. بنابراین همواره جار می زند که یک مسلمان نمی تواند انقلابی باشد. در اندیشه او فرد باید یا مسلمان باشد یا انقلابی؛ او

* (جزوه «پاسخ به اتهامات اخیر رژیم» تاریخ انتشار مردادماه ۱۳۵۲

نمی تواند هر دو آنها باشد. اما واقعیت کاملاً برعکس است. فرد یا انقلابی است و یا اینکه یک مسلمان حقیقی نیست. در سراسر قرآن هیچ مسلمانی وجود ندارد که انقلابی نباشد. رژیم تلاش می کند تا شکافی میان مسلمانان و مارکسیست ها ایجاد کند. اما در نظر ما تنها یک دشمن اصلی- امپریالیسم و همکاران منطقه ای آن- وجود دارد. وقتی ساواک اعدام می کند هم مسلمانان و هم مارکسیست ها را اعدام می کند. وقتی شکنجه می کند هم مسلمانان و هم مارکسیست ها را شکنجه می کند. نتیجتاً، در شرایط کنونی، وحدتی ارگانیک میان انقلابیون مسلمان و مارکسیستها وجود دارد. حقیقتاً چرا ما به مارکسیسم احترام می گذاریم؟ البته اسلام و مارکسیسم یکی نیستند. اما قطعاً اسلام به مارکسیسم نزدیک تر است تا به سلطنت پهلوی“

این گونه تلقی از مارکسیسم، بالاخره کار خودش را کرد. از سال ۵۲ گرایش به مارکسیسم در سازمان افزایش پیدا کرد.

در روند تاریخی سازمان مجاهدین خلق، رویکرد غلیظ به مارکسیسم در سال ۵۴، نشانه انفجار پس از رکود تشکیلات بود. تقی شهرام در این رویکرد و تنظیم بیانیه تغییر ایدئولوژی سال ۵۴ نقش بسیار مهمی داشت. وی برای پیشبرد این کار از انجام هیچ کاری ابا نداشت. هنگامیکه وی مسئولان دو شاخه دیگر سازمان را در جریان تغییر ایدئولوژی قرار داد، بهرام آرام موافقت خود را با این امر اعلام داشت ولی مجید شریف واقفی بشدت به مخالفت پرداخت. تقی شهرام بیدرنگ وی را بقتل رسانید (۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴) و حتی جسدش را سوزاند.

علت چرخش ایدئولوژیکی سازمان را مجتبی طالقانی فرزند آیت الله طالقانی در نامه مشهوری که به پدرش نوشته بود بخوبی شرح داده است:

” اکنون دو سال است که خانه را ترک کرده، مخفی زندگی می کنم و ارتباطی با شما ندارم. به خاطر احترام عمیقی که برایتان قائم و سالهای زیادی که با هم در جنگ با امپریالیست ها و ارتجاع بوده ایم، ضروری دانستم برای شما توضیح دهم که چرا من و همکیشانم تصمیم گرفتیم تغییرات عمده ای در سازمان خود ایجاد کنیم... من از نخستین روزهای زندگی در کنار شما یاد گرفتم که چگونه از این حکومت استبدادی خون آشام متنفر و بیزار باشم. من همواره احساس بیزاری خود را از طریق مذهب- آموزش ها و درس های آتشین محمد (ص)، امام علی(ع) و امام حسین(ع)- بیان می کردم. من همیشه برای اسلام به عنوان زبان گویای توده های زحمتکش در حال مبارزه با ظلم احترام قائل بودم... اما طی دو سال گذشته مطالعه مارکسیسم را آغاز کرده ام. من قبلاً فکر می کردم که روشنفکران مبارز می توانند این رژیم را از میان بردارند

ایدئولوژی

ولی اکنون باورکردم که باید به طبقه کارگر روی آوریم. اما برای سازماندهی طبقه کارگر باید اسلام را کنار بگذاریم چون مذهب، پویایی اصلی تاریخ- مبارزه طبقاتی- را قبول ندارد. البته اسلام می تواند یک نقش مترقی به ویژه در بسیج طبقه روشنفکر علیه امپریالیسم ایفا کند. اما این تنها مارکسیسم است که تحلیل هایی عملی از جامعه به دست می دهد و متوجه طبقات استثمار شده و رهایی آنهاست. من پیش از این فکر می کردم آنهایی که اعتقاد به ماتریالیسم تاریخی دارند، به دلیل اینکه به معاد و زندگی پس از مرگ ایمان ندارند نمی توانند فداکاری های بزرگی نمایند. ولی اکنون می دانم بزرگ ترین و متعالی ترین فداکاری ای که شخص می تواند انجام دهد، مرگ در راه آزادی طبقه کارگر است.*

مسعود رجوی که در زمان تغییر ایدئولوژی سازمان در زندان شاه بسر می برد، نه تنها توانست در فاصله سال های ۵۴ تا ۵۷ با مواضع زیرکانه ای که در مقابل جریان مارکسیست سازمان گرفت خود را برجسته سازد، بلکه یقیناً در سال های پس از انقلاب هم در جریان رهبری سازمان از اندوخته تجربیات تقی شهرام و شکست جریان تغییر ایدئولوژی سازمان، استفاده های تعیین کننده ای برد. انتشار بیانیه تغییر ایدئولوژی در سال ۵۴ به رجوی اجازه داد که وابسته های سازمان را در داخل زندان به عنوان مجاهدین خلق «راستین» سازماندهی کرده، در مقابل طیف مسلمان دیگر قد علم کند. چه بسا اگر بیانیه با استقبال روبه رو می شد و یا مثلاً حتی حمایت نسبی به دست می آورد، رجوی همان زمان داعیه دار مارکسیسم می شد، اما شکست اجتماعی بیانیه، ادعای اسلام راستین را در انحصار رجوی درآورد.

همانگونه که گفتیم تقی شهرام در سال ۵۴ اداره سازمان را در حالی بدست گرفت که این تشکیلات، چند سال رکود توان فرسا را پشت سر گذاشته بود. پس از ضربه سال ۵۰، سازمان عملاً در محاق مخفی کاری فرو رفته بود. افراد سازمان پس از پشت سر گذاشتن آن ضربه، ناگزیر در چنان مجموعه ای از ضوابط تشکیلاتی مخفی کاری گرفتار آمدند که نه توانستند رشد تئوریک خود را ادامه دهند و نه در عرصه عمل دستاورد قابل توجهی داشتند. جنبه های تئوریکی که در فاصله سال های ۴۴ تا ۵۰ و تحت مسئولیت مرکزیت نخستین، برای اعضا و مرکزیت مطرح بود، در این مرحله کم رنگ و حتی بی رنگ شده بود. در کنار این رکود اندیشه، توانایی «عمل های بزرگ» نیز از سازمان سلب شد، گرچه ترورهای انگشت شماری توسط سازمان

* (مجتبی طالقانی «نامه ای به پدر» مجاهد شماره ۶ تیرماه ۱۳۵۵)

در این دوره طراحی و اجرا شد، اما در مقایسه با زمان و هزینه ای که صرف آن ها می شد، چندان به حساب نمی آیند.

تقی شهرام در آبان ماه ۵۸ توسط رژیم جمهوری اسلامی دستگیر شد و در تیرماه ۵۹ به جوخه اعدام سپرده شد.

در دوران شقه شدن سازمان به دو بخش اسلامی و مارکسیستی در سال ۱۳۵۴، مسعود رجوی رهبری و هدایت بخش مذهبی مانده این جریان را در زندان به عهده گرفت. در واقع در فاصله‌ی بین ۱۳۵۴ تا انقلاب سال ۱۳۵۷، از مجاهدین مذهبی کسی بیرون از زندان نبود. کسانی که بیرون از زندان از این جریان حمایت می‌کردند، بیشتر خانواده‌های این زندانیان سیاسی بودند. تنها اعضای مارکسیست شده مجاهدین در این سال‌ها در بیرون فعال بودند.

مسعود رجوی همراه با ۱۵ نفر دیگر از اعضای باقی مانده مجاهدین، در ۳۰ دیماه ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد. و به همراه خود از داخل زندان بخشی از اعضا را که هنوز به مرکزیت سابق مذهبی وفادار مانده بودند بعنوان **سازمان جدید مجاهدین خلق ایران** معرفی کرد. و خودش نیز بعنوان تنها بازمانده مرکزیت سابق، ادعای رهبری سازمان را کرد و مشغول سازماندهی و یارگیری شد.

چند ماه پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، مسعود رجوی، کلاس‌های تئوریک را در تهران برای هواداران و اعضای سازمان برگزار کرد که بعدها در جزوه‌ای جمع آوری و به «تبیین جهان» موسوم شد.

در این بحث‌ها که در یک کتاب دو جلدی جمع‌آوری شده است، ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق، نشأت گرفته از اسلام و تشیع و تماماً برای دست یافتن به حکومت معرفی شده است. بر اساس دریافت‌های شیعی مجاهدین، برای شیعیان هیچ حکومتی مشروعیت ندارد و همه‌ی حاکمان، غاصبان حق علی ابن ابیطالب امام اول شیعیان تعریف می‌شوند. از نظر ایشان حکومت بر ایران تنها ویژه کسانی است که اولاً مسلمان و شیعی باشند و در درجه دوم طبق آموزش‌های تئوریک سازمان مجاهدین خلق، در درون سازمان به گونه «کادر همه جانبه و حرفه‌ای» تربیت شده باشند. این سازمان به دلیل نوع دریافتش از اسلام، اسلام رایج و فقه سنتی را نگرشی راست سنتی و ارتجاعی ارزیابی می‌کرد، ولی بجز چند ویژگی خاص، تفاوت چندانی با دریافت شرعی شیعی از حکومت نداشت.

ایدئولوژی

اما آیت الله خمینی در مانیفستش تحت عنوان «ولایت فقیه و حکومت اسلامی» بر ضرورت حاکمیت روحانیون شیعه تأکید داشت. این تنها نکته‌ای بود که بعدها به جنگ میان دویاره مدعی رهبری شیعه - مجاهدین خلق و علمای شیعی - انجامید و مبنای جنگی میان این دو بخش شد که به خونریزی‌های بسیاری انجامید.

بنا بر نوشته‌های خود مجاهدین، دو تن از اعضای اصلی این سازمان در سالهای ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ در نجف، طی چند ملاقات چند ساعته با آیت الله خمینی کوشیدند او را به حمایت از ترورها و نوع مبارزه‌شان وادار کنند ولی نتوانستند موافقت وی را کسب کنند. این دو تن **سید حسین روحانی** و **تراب حق شناس** بودند که اولی در دوران حاکمیت آیت الله خمینی اعدام شد و دومی فعلاً در قید حیات است و در اروپا زندگی می‌کند. البته هر دو این آقایان در جریان اتفاقی که در سال ۱۳۵۴ افتاد و سازمان مجاهدین را به دو شقه مذهبی و مارکسیستی تقسیم کرد، از اسلام و مذهب تشیع بریدند و به جریان مارکسیستی سازمان مجاهدین ملحق شدند؛ حتا بنا بر قولی این دو تن، خود از شکل دهندگان روند مارکسیست شدن این بخش از سازمان بودند.

سازمان مجاهدین هرچند که معتقد به وجود رابطی بین شیعیان و خدا - روحانیون - نیست، اما با آموزش‌های درون گروهی، هر «کادر همه جانبه و حرفه‌ای» و بخصوص شخص مسعود رجوی را در جایگاه این مجتهدین و روحانیان، قابل تقلید و پیروی و اطاعت می‌داند.

به دلیل شور و التهاب حاکم بر آن دوران، خیل گسترده‌ای از جوانان، زنان، دانشجویان و دانش‌آموزان از این سازمان حمایت کردند. در این سال‌ها محور اصلی خط مشی سازمان مجاهدین، چانه زدن برای گرفتن سهمی از قدرت و شرکت در هرم حکومت بود. مسعود رجوی در عین این که برای آیت‌الله خمینی و یاران او در راس هرم قدرت حکومت اسلامی، نمایش قدرت می‌داد، زیرکانه هم با بخشی از این افراد - از جمله سید محمد حسین بهشتی و علی اکبر رفسنجانی و بخصوص با احمد خمینی - برای دریافت سهمی از قدرت چانه می‌زد.

ادعای گزافی نیست اگر عنوان شود که پوشش اسلام برای رهبری مجاهدین، ازسویی کلید گردآوری نیرو، از سوی دیگر وسیله‌ای برای فریب روشنفکران، کارگران، دانش‌آموزان و دانشجویانی بود که ماهیت قدرت طلبانه این رهبری عقیدتی را نمی‌شناختند. آنچه از جمع بندی رفتارهای چندگانه این رهبری عقیدتی در سر فصل‌های گوناگون به دست می‌آید، این است که او پیرو بر حق ماکیاولی و عامل

عینیت بخشیدن این تز ماکیاوولی است که برای رسیدن به راس قدرت، از هر روش و امکان موجود «می‌توان و باید» استفاده کرد! او از اسلام و تشیع، اصل امامت و اطاعت محض امت را از رهبری عقیدتی‌اش وام گرفت. از مارکسیسم/لنینیسم هم بها دادن بیش از حد به نقش عنصر پیشتاز و هدایت کننده جامعه را الگو و مدل رفتاری خود و گروهش قرار داد. این جریان در نهایت با تأکید بر تمام نابرابری‌های موجود در دین اسلام - بخصوص در رابطه با زنان - به سکت و فرقه‌ای بدل شد که از نیروهایش در استمرار همان کوشش بنیانگذاران سازمان، تنها و تنها اطاعت محض و جانفشانی برای به قدرت رسیدن را طلب می‌کرد. در هر دو دوره‌ی تاریخ معاصر ایران - چه در دوران حکومت پادشاهی و چه حکومت اسلامی - مبنای اصلی کار این سازمان بر جنگ مسلحانه و ترور استوار بوده است. این شیوه همچنان در این سازمان اعمال می‌شود.

◆ مبارزه مسلحانه

هم استراتژی هم تاکتیک

I- مرحله ی اول قبل از انقلاب

از سال تأسیس سازمان ناسقوط رژیم شاه (۱۳۵۷-۱۳۴۴)

سازمان مجاهدین پس از چند سال مطالعه و بررسی سطحی در متون قرآن، نهج البلاغه، چند کتاب مارکسیستی و مائوئیستی و کتاب‌های مهدی بازرگان، یکی از مؤسسين نهضت مذهبی آزادی نهایتاً به این جمع‌بندی رسیده بود که نظام سلطنتی، نظامی است و وابسته، دیکتاتور و رفرم‌ناپذیر. این جریان با تأثیر گرفتن از فضای انقلابی/مسلحانه‌ی موجود در آن برهه که از سوی دولت کمونیستی آن زمان شوروی سوسیالیستی عمیقاً دامن زده می‌شد، هم‌چنین تجربه‌ی چین کمونیست، کوبا، آلبانی و بخصوص مبارزه‌ی مردم فلسطین برای باز پس گرفتن سرزمین‌هایشان، به این جمع‌بندی رسیده بود که تنها راه کاری که برای یک جریان ایدئولوژیک و برای مبارزه با حکومت محمد رضا پهلوی باقی مانده است، جنگ مسلحانه و ترور است؛ به همین دلیل هم چند اکپ از دانشجویان و فارغ التحصیلانی را که به عضویت پذیرفته بود، از طریق مرزهای غیرقانونی کشور، به کشورهای عربی و حوزه‌ی خلیج فارس گسیل داشت، تا ایشان بتوانند با سفر به اردوگاه‌های فلسطینیان، ضمن تمرین آموزش نظامی، راهی غیر قانونی برای انتقال مواد منفجره به داخل ایران نیز فراهم کنند. به اعتقاد ایشان با یک نظام تا دندان مسلح تنها از راه مبارزه‌ی قهرآمیز و به شیوه‌ای مسلحانه می‌شد جنگید. تا پیش از این تاریخ بجز جریان اسلامی «فداییان اسلام» تقریباً تمامی جریان‌های اپوزیسیون حکومت سلطنتی به شیوه‌های قانونی مانند برگزارکردن مراسم سخنرانی، چاپ و پخش تراکت‌ها و اعلامیه‌ها و تشکیل جلسات مذهبی و سیاسی، مخالفتشان را به دولت‌های وقت ایران نشان می‌دادند. در واقع بیشتر تلاش این جریان‌های غیرمسلحانه در تأکید بر لزوم اجرای قانون اساسی ایران بر محور روح نهضت مشروطه متمرکز بود. اینان معتقد بودند که شاه تنها باید سلطنت کند و حکومت باید بر عهده‌ی یک دولت انتخابی از سوی ملت و مجلس شورای ملی باشد تا همه‌ی

نیروهای داوطلب هم بتوانند در این انتخابات شرکت فعال داشته باشند. البته این گونه فعالیت‌های سیاسی/قانونی در آن دوران، گاه ایشان را به بازداشتگاه و زندان هم می‌کشاند؛ اما میزان زندان و نوع برخورد شاه ایران و سیستم امنیتی/پلیسی او - نسبت به بعدها و رشد جریان‌های معتدبه مبارزه مسلحانه - بسیار محترمانه بود. زندانیان آن زمان از بیرون از زندان پول و غذا و کتاب دریافت می‌کردند، در زندان‌های عمومی بودند و مطالعه می‌کردند. شکنجه به مفهومی که پس از انجام ترورها در ایران باب شد، هنوز در برنامه نبود. اما پس از بسته شدن فضای سیاسی ایران به دلیل ترورهایی که این دو جریان - سازمان مجاهدین و سازمان فداییان خلق - انجام دادند، یکباره نوع برخورد با جریان‌ها و افرادی که مظنون به همکاری و همراهی با این دو جریان می‌شدند، بسیار خشن و همراه با شکنجه‌هایی غیرقابل تحمل شد. در واقع بین این جریان خشونت طلب مخالف حکومت و شاه ایران، مسابقه‌ای برای اعمال خشونت هر چه بیشتر درگرفت. هر چه این دو سازمان، افراد بیشتری را از نیروهای انتظامی و نظامی ایران و حتی آمریکائیان حاضر در ایران ترور می‌کردند، خشونت اعمال شده در برخورد با جریان‌های مختلف اپوزیسیون خشن‌تر و وحشیانه‌تر می‌شد. حکومت ایران در گردابی افتاده بود که از یکسو با اعمال این خشونت‌ها مشروعیت داخلی‌اش را از دست می‌داد، از سوی دیگر در محافل بین المللی به دلیل همین رفتارهای عکس العملی منزوی و متهم به نقض حقوق بشر می‌شد. از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ این روند مرتباً تشدید شد تا نهایتاً به سرنگونی حکومت سلطنتی ایران منجر شد.

تعداد عملیات های مسلحانه مجاهدین قبل از انقلاب بسیار محدود بوده است. در واقع این عملیات ها بلحاظ نظامی کوچکترین ارزشی نداشته و بیشتر برای مطرح کردن وجودی سازمان و قدرت نمایی کاذب و یا عقب نماندن از رقیب انجام می شدند. عملیات هایی که از سال ۱۳۵۰ (سال ورود سازمان به مبارزه مسلحانه) تا ۱۳۵۷ توسط سازمان (چه توسط بخش مذهبی و چه توسط بخش مارکسیست شده آن) انجام شده و بعضی از آنها رسماً اعلام شده اند، در جدول صفحه بعد درج شده اند.

عملیات های نظامی سازمان (۱۳۵۷-۱۳۵۰)

جدول شماره ۱

ردیف	تاریخ	شرح
۱	۱۳۵۰	اقدام ناکام برای ربودن شهرام، پسر اشرف پهلوی جهت آزاد کردن همزمان از زندان، اولین عملیات سازمان بود.
۲	مردادماه ۱۳۵۰	بمب گذاری در تاسیسات برق تهران برای اخلاف در جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در مردادماه ۱۳۵۰
۳	۱ خرداد ۱۳۵۱	سوء قصد به جان ژنرال نیروی هوایی هارولد پرایس در تهران
۴	۸ مرداد ۱۳۵۱	انفجار یک جیب ارتشی
۵	۱۶ مرداد ۱۳۵۱	۸ انفجار درهنگام ورود ملک حسین پادشاه اردن به ایران و اقدام به انفجار یک بمب در سفارت اردن در تهران
۶	۲۲ مرداد ۱۳۵۱	ترور تیمسارستاد طاهری در تهران
۷	۶ بهمن ۱۳۵۱	انفجار در دفتر شرکت نفتی شل-لاولان
۸	۶ تا ۱۴ بهمن ۵۱	دراعتراض به نقش رژیم شاه در مناقشات جهانی از ۶ تا ۱۴ بهمن ۱۳۵۱ بمب هایی در دفتر رادیوتلوویزیون ملی ایران و دفتر هواپیمای Pan Am در تهران کار گذاشته شدند.
۹	۷ بهمن ۱۳۵۱	انفجار یک بمب صوتی در کافه تریا هتل اینترناسیونال در تهران
۱۰	۵ خرداد ۱۳۵۲	بمب گذاری در کارخانه نساجی مشهد
۱۱	۱۳ خرداد ۱۳۵۲	ترور سرهنگ دوم لوئیس ال. هاوکینز مستشار نظامی آمریکا
۱۲	۲۸ آبان ۱۳۵۲	انفجار در لژ اختصاصی سینما شهر فرنگ مشهد
۱۳	اسفند ۱۳۵۲	بعنوان اعتراض به سفر سلطان قابوس به ایران اقدام به بمب گذاری در مسیر وی در میدان شهید، و دیگر نقاط نظیر دفتر شرکت انگلیسی Gary & Mackenzie، سفارت انگلیس و دفتر شرکت Pan Am شد
۱۴	۱ اردیبهشت ۵۳	اقدام به بمب گذاری در دفتر دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) به یاد اعدام ۵ تن از رهبران سازمان (باکری، بازرگان و...)
۱۵	۴ خرداد ۱۳۵۳	در سالگرد اعدام سه تن از بنیانگذاران سازمان، بمب هایی در موسسات آمریکایی و یهودی نظیر General، شرکت بیمه انگلیسی York Shire و کمپانی یهودی Techno Vice منفجر شدند.

ادامه جدول در صفحه بعد

ادامه جدول شماره ۱

ردیف	تاریخ	شرح
۱۶	۲۹ خرداد ۱۳۵۳	بمبی در پاسگاه ژاندارمری در کاروانسرا سنگ منفجر شد
۱۷	۴ تیرماه ۱۳۵۳	انفجار همزمان سه بمب در نمایشگاه و اداره مرکزی شرکت ایرانا در تهران
۱۸	۵ تیرماه ۱۳۵۳	انفجار تاسیسات برق کارخانه ایرانا در کرج
۱۹	۵ تیرماه ۱۳۵۳	انفجار تاسیسات برق کارخانه جیپ لندرور در کرج
۲۰	۷ بهمن ۱۳۵۳	در اعتراض به سفر کیسینجر وزیر امور خارجه وقت آمریکا به ایران، بمب هایی در دفتر کمپانی چندملیتی ITT، شرکت صنعتی و کشاورزی نراقی و شرکت بیمه John Deer منفجر شدند
۲۱	۲۱ اسفند ۱۳۵۳	بمناسبت چهارمین سالگرد اعدام محمدرضا میرصادقی - یکی از رهبران سازمان - طی عملیاتی بانام «عملیات میرمحمد صادق» اتومبیل سرهنگ ستاد زندی پور افسر کمیته مشترک در خیابان فرح متوقف و به رگبار بسته شد. زندی پور و محافظش دردم کشته شدند.
۲۲	۲۱ اردیبهشت ۵۴	هنگام مراجعت شاه از آمریکا و به اعتراض به اعدام ۹ نفر از زندانیان سیاسی (بیژن جزنی و ...)، اتومبیل دومستشار نظامی آمریکایی سرهنگ John Turner's و سرهنگ Paul Shepherds در تهران از دوطرف به رگبار بسته شد و آنها دردم کشته شدند.
۲۳	۱۳ تیرماه ۱۳۵۴	. جهت ترور Donald Eruona سفیر آمریکا در تهران، تیم عملیاتی راه را بر اتومبیل وی بست و آتش گشود. اما بخاطر تاریک بودن درون اتومبیل اشتباهاً بجای او یک کارمند ایرانی سفارت آمریکا که در اتومبیل بود کشته شد. وی حسن حسنان کارمند محلی سفارت آمریکا و نفوذی مجاهدین در آنجا بود. مجاهدین اشتباهاً مأمور خود را ترور کردند.
۲۴	تیرماه ۱۳۵۴	در ادامه این عملیات ها بمبی در کمیته ایران و آمریکا که برای یادبود ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تشکیل شده بود و یک بمب دیگر در کنسولگری انگلیس در مشهد منفجر شدند.

ادامه جدول در صفحه بعد

ردیف	تاریخ	شرح
۲۵	۱۱ آذر ۱۳۵۴	سوء قصد بجان رضاخالقی راننده دربار
۲۶	۶ شهریور ۱۳۵۵	ترور دونالد جی اسمیت کارمند کمپانی آمریکایی راکول اینترناشنال
۲۷	۶ شهریور ۱۳۵۵	ترور رابرت آر گرانگارد کارمند کمپانی آمریکایی راکول اینترناشنال
۲۸	۶ شهریور ۱۳۵۵	ترور ویلیام سی کاترل کارمند کمپانی آمریکایی راکول اینترناشنال
۲۹	بدون تاریخ	بمب گذاری در آرامگاه رضاشاه
۳۰	بدون تاریخ	بمب گذاری در دفتر آژانس هوایی اسرائیل در تهران
۳۱	بدون تاریخ	بمب گذاری در ساختمان اداره اطلاعات آمریکا (CIA) در تهران و ساختمان انجمن فرهنگی ایران وانگلیس هنگام ورود نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا به ایران
۳۲	بدون تاریخ	بمب گذاری در دفتر شرکت نفتی بریتیش پترولیوم در تهران
۳۳	بدون تاریخ	بمب گذاری در دفتر آژانس هوایی بریتیش ایرویز در تهران
۳۴	بدون تاریخ	دستبردزدن به یک بانک در اصفهان
۳۵	بدون تاریخ	منفجر کردن اداره مهاجرت یهودیان در تهران
۳۶	بدون تاریخ	منفجر کردن دفاتر تلگراف و تلفن بین المللی
۳۷	بدون تاریخ	بمب گذاری در فروشگاه بزرگ فردوسی

جالب اینجاست که سازمان برای اینکه اتهام ضدآمریکایی بودن را بخاطر کشتار مستشاران درمناسباتش با دولت های غربی کمرنگ کند، مدعی شده است که این مستشاران را بخش مارکسیستی سازمان بقتل رسانده است.* درحالیکه کیفرخواست رژیم شاه علیه رضارضایی بخاطر قتل سرهنگ هاوکینز بود و سوء قصد علیه ژنرال پرایس نیز ازجانب کاظم ذوالانوار بوده است. واین دوازده مسلمان های دو آتشفه گروه ایدئولوژیک سازمان بودند. وحید افراخته که ترور دومستشار آمریکایی یعنی شیفر وترنر به او نسبت داده می شود بعدها مارکسیست شد.

* از کتاب «دموکراسی خیانت شده» تالیف سیدمحمد سیدالمحدثین

کلیشه های صفحات دیگر از انتشارات سازمان در رابطه با عملیات های مسلحانه در مقاطع سالهای ۵۴-۵۰ و آغاز انقلاب، نشان دهنده مواضع شداد و غلاذ ضدآمریکایی آن زمان سازمان هستند. حالا اگر آقای سیدالمحدثین مسئول روابط خارجی سازمان در کتاب «دموکراسی خیانت شده» منکر این اسناد هستند، تنها سناتور توریسلی و شرکاء این خذعبلات را باور می کنند.

روزنامه ۴ خرداد (۲)

سائر روز شهادت اعضای کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران را گرامی بداریم

اعلامید سازمان بعنا سبت اولین سالگرد شهادت ۴ خرداد



عبدالله باقری



محمد باقری



علیرضا باقری



سید علی باقری

این شهادت برای ما در حالی بود که رژیم استبداد فاشیستی در ایران به اوج خود رسیده و در حال حمله به تمام آزادیخواهان ایرانی بود. در این شرایط دشمنان رژیم با همکاری بعضی از اعضای کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران در ۴ خرداد ۱۳۵۹ در تهران با همکاری بعضی از اعضای کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران در ۴ خرداد ۱۳۵۹ در تهران...



سازمان مجاهدین خلق ایران

در این روزها که ما در حال مبارزه با رژیم استبداد فاشیستی هستیم، باید به یاد داشته باشیم که ما تنها نیستیم. ما با تمام آزادیخواهان ایران و با تمام آزادیخواهان جهان هستیم. ما با تمام آزادیخواهان ایران و با تمام آزادیخواهان جهان هستیم...



سید علی باقری

ما با تمام آزادیخواهان ایران و با تمام آزادیخواهان جهان هستیم. ما با تمام آزادیخواهان ایران و با تمام آزادیخواهان جهان هستیم...

ما با تمام آزادیخواهان ایران و با تمام آزادیخواهان جهان هستیم. ما با تمام آزادیخواهان ایران و با تمام آزادیخواهان جهان هستیم...

از «ویژه نامه مجاهد» مورخ ۴ خرداد ۱۳۵۹

نمونه هایی از مواضع شداد و غلاذ «ضدامیر یالیستی» سازمان در فاز سیاسی

کمی بعد از انقلاب

مجلس خبرگان و رهبری

در شرایط خفتان و ده یکتا توری رگبار مسلسل چادگستانی سینه مزدوران و مستشاران امریکا را همیشه قات ؟

مجلس خبرگان و رهبری

این سند در تاریخ ۱۸ دیماه ۱۳۵۹ صادر شد.

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

مجاهد شماره ۱۸ تاریخ ۱۸ دیماه ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحیم

نامهٔ مجاهدین خلق ایران به شورای انقلاب

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

بسم الله الرحمن الرحیم

برای آمریکا ویتنامی دیگر بسازیم

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

مجاهد شماره ۳۶ تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۵۹

اعلامیه مجاهدین در ۲۲ آبان ماه ۱۳۵۸

بسم الله الرحمن الرحیم

اعلامیه مجاهدین خلق

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

مجاهد شماره ۵۲ تاریخ ۱۹ دیهشت ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحیم

شور ضد امپریالیستی خلق قهرمان ایران خروشان تر باد

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اینها که در این سند آمده است، در مورد مواضع سیاسی و مواضع نظامی و نظامی است.

مجاهد شماره ۱۰ تاریخ ۲۱ آبان ماه ۱۳۵۸

اطلاعیه
بنام خدا و نام حقیق قیامت ایران
اعدام مستشار امریکایی

عملیات نظامی مجاهدین در ۱۳ خرداد ۵۲
اعدام انقلابی مستشار امریکایی به مناسبت دهمین سالگرد ۱۵ خرداد

اطلاعیه سازمان در رابطه با ترور سرهنگ هاوکینز
مجاهد شماره ۸۱ تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۵۹



جسد سرهنگ لوئیس ال هاوکینز
در پزشکی قانونی تهران
تاریخ ترور ۱۳ خرداد ۱۳۵۲

انعکاس ترور سرهنگ دوم لوئیس ال. هاوکینز مستشار نظامی آمریکا
در روزنامه های وقت



اجساد دو سرهنگ دیگر آمریکایی ترور شده توسط مجاهدین در پزشکی قانونی تهران



سرهنگ John Turner
تاریخ ترور ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۴



سرهنگ Paul Shepherds
تاریخ ترور ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۴

از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ حدود ۱۰۳ نفر از مجاهدین جان خود را در ایران از دست دادند که طبق جدول زیر ۳۰ تن از آنان از بخش مارکسیستی سازمان بودند.

جدول تلفات مجاهدین در مبارزه با رژیم شاه

جدول شماره ۲ *

مجاهدین مارکسیست شده	مجاهدین اسلامی	
۱۶	۳۶	کشته شده در درگیری ها
۱۰	۱۵	اعدام شده توسط رژیم شاه
۱	۱۸	کشته شده بر اثر شکنجه
۲	۱	ناپدید شده
۱	۱	خودکشی کرده
-	۲	کشته شده در زندان
۳۰	۷۳	جمع

نتیجه این ترقه بازی ها این بود که نه تنها رژیم شاه توسط «خلق مسلح قهرمان» به پیشتازی این گروه ها سرنگون نشد بلکه آنها با تشدید جو پلیسی و نظامی حاکم بر جامعه، تتمه مبارزات اجتماعی مردم ایران را نیز ده هاسال به عقب راندند.

در سال ۱۳۵۶ هنگامی که این گروه ها در زندان بودند، «خلق قهرمان» بدون آنها در موقعیتی که رژیم شاه بلحاظ داخلی در تورم شدید اقتصادی و بلحاظ خارجی تحت فشار غربیها برای رعایت حقوق بشر قرار داشت، پیا خواست و به دلیل همین خشونت‌های دو سویه، جریانی از رادیکال‌ترین اسلامیت‌ها توانستند با تکیه بر باورهای مذهبی مردم و با همراهی و همدستی بسیاری از روشنفکران مذهبی و مارکسیست و حتا بعضاً ناسیونالیست آن دوران، از موقعیت استفاده کرده، حکومتی اسلامی را بر ایران حاکم کنند. یک نظام عقیدتی/اسلامی که این بار برای شیوه حکومتی خود توجیحات دینی و شرعی هم داشت و خود را جانشین خدا و پیغمبر و امامان شیعه می‌دانست.

مسئلاً اگر انقلاب ایران روند طبیعی خود را طی می‌کرد و قبل از آن سازمان‌هایی مانند مجاهدین با چریک بازی خود محیط سیاسی جامعه را قفل نمی‌کردند هرگز قدرت به این آسانی بدست رادیکال‌های اسلامی نمی‌افتاد.

* (از کتاب «ایران بین دوانقلاب» نالیف پرواند آبراهامیان نشرنی صفحه ۵۹۳)

II- مرحله‌ی دوم بعد از انقلاب

از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۶ سال تأسیس ارتش آزادیبخش

پس از انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی در ایران، مجاهدین خواستار سهیم شدن در قدرت شدند مجاهدین در تشکیل اولین کمیته های انقلاب اسلامی در تهران و شهرستان ها دخیل بودند. آن ها ضمناً در ردیابی افراد مهم رژیم شاه و دستگیری آنها به این کمیته ها کمک های شایانی کردند. آنها حتی در تیرباران ژنرال ها و وزرای رژیم شاه شرکت کردند. در جریان گروگان گیری سفارت آمریکا، مجاهدین با تمام قوا به حمایت از این حرکت پرداختند و اعلامیه ای با عنوان «پس از شاه نوبت آمریکاست» منتشر کردند.

مسعود رجوی در حمایت از جمهوری نوپویای جدید تا آنجا پیش رفت که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۵۹، آیت الله خمینی را بعنوان کاندیدای مجاهدین معرفی کرد.



اطلاعیه سازمان در سال ۵۹ در باره نامزد کردن آیت الله خمینی برای تصدی ریاست جمهوری

ولی با تمام این احوال آیت الله خمینی دست رد بر سینه آنها نهاد و به درخواست رجوی مبنی بر اشتراک در قدرت و قعی نگذاشت.

پس از به حکومت رسیدن آیت الله خمینی و هرج و مرجی که در کشور حاکم بود، فرصتی طلایی برای مسعود رجوی پیش آمد تا بتواند از شور و التهاب جوانان، همچنین از ناآگاهی‌ها از تاریخ معاصر ایران، تاریخ اسلام، وضعیت کشورهای سوسیالیستی و تاریخچه‌ی خود سازمان مجاهدین بهره‌برداری کرده، از میان ایشان

نیروگیری کند. این نیروها که اساساً در فضای درهم و هرج و مرج اوایل حکومت اسلامی، فرصتی برای ارزیابی اوضاع و احوال و تفسیر و تبیین شعارهای مسعود رجوی نداشتند، بدون هیچ شناختی به میدان جنگ نابرابر با حکومت اسلامی کشانده شدند.

هشدار به پرسنل انقلابی ارتش
امیرالایست های آمریکایی درصددیف رخنه خرابکاری در تجهیزات ارتش هستند

نشریه مجاهدین خلق ایران

سال اول - فروردین ماه شماره ۲ - تا گشت ۱۲ ژانویه ۱۳۵۸ - شماره ۳۰ در ماه ۲

یک نکته اساسی دربارهٔ ملیشیشای مردمی

خلق ما این نیروی شکست ناپذیر چنانچه بدرستی بسج شود، سازمان یابد و مسلح گردد دیگر از پس هر قدرتی برمی آید.

فوق العاده شریک مجاهد
بصصامت پیام انقلابی امام خمینی

سلام بر خلق - سلام بر خمینی

شکرگزاری مجاهدین خلق ایران بپناهی استیلا و تضحی بسایه بی نظامی امام خمینی

خلق مسلح ضرورت است

سخت جانان بماند

تشکیل ملیشیشای مردمی عالیترین شکرانه است آزادی و نمره چون شهبان است

نیروهای ریزه و پراکنده را متحد و دسترنده و بیجان های اصلی

امام خطاب کردن در آیت الله خمینی توسط مجاهدین

مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک

این درگیری برای قدرت که در دو خط موازی چانه زدن برای سهمی از قدرت و قدرت نمایی خیابانی بروز می‌کرد، زمینه‌ای را به وجود آورده بود که جمهوری اسلامی در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بر روی نیروهای مجاهدین که جهت کودتای نظامی، بعضاً مسلحانه به خیابان‌ها آمده بودند، آتش گشود. پس از این تاریخ موج گسترده‌ی دستگیری‌های خیابانی و دسته جمعی آغاز شد و هر دو نیرو - یکی برای حفظ قدرت و دیگری برای دست یافتن به قدرت - کودتا وار مردم را به جان هم انداختند. حاصل این جنگ خونین، بیش از هزاران کشته و اعدامی و زندانی بود بخصوص اینکه جهت اعدام افراد سازمان، حکومت به هیچ دلیلی برای اثبات اتهامشان نیاز نداشت.

سازمان مجاهدین آغاز مبارزه مسلحانه را نوعی دفاع از خود قلمداد می‌کند و عقیده دارد که این نوع مبارزه از طرف رژیم جمهوری اسلامی به آن تحمیل شده است. ولی آیا این نظر درست است؟ آیا مجاهدین حقیقتاً نمی‌خواستند وارد مبارزه مسلحانه بشوند؟ آیا مجاهدین از مدتها قبل نمی‌دانستند که رژیم درصدد قلع و قمع آنهاست و فقط منتظر یک بهانه است.

مسعود رجوی در تابستان ۶۱ سلسله مصاحبه‌هایی با نشریه «اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان در خارج از کشور» انجام داد، که تحت عنوان «جمع بندی یکساله مقاومت» بصورت کتابی چاپ و منتشر شد. وی در این جمع بندی که اولین و آخرین جمع بندی سازمان در بعد از آغاز مبارزه مسلحانه تا به حال می‌باشد، به توضیح کامل این امر می‌پردازد که مجاهدین حتی قبل از ورود آیت الله خمینی به ایران می‌دانسته‌اند که در نهایت با وی کنار نخواهند آمد و کار به جنگ مسلحانه خواهد کشید.

رجوی می‌گوید:

*«حتی یکسال قبل از ورود خمینی به ایران، از روی اطلاعیه‌هایی که می‌داد، تفکر و ماهیتش را بطور مکتوب، تحلیل نموده و بر خصایص ارتجاعی او انگشت گذاشته بودیم. در این تحلیل - که بعداً خبرش در زندان به گوش رفسنجانی هم رسید - آشکارا گفته بودیم که اگر خمینی بیاید، هیچ مسئله‌ای از جامعه را نخواهد توانست حل کند و باز، انقلاب دیگری لازم خواهد بود. رفسنجانی نیز همان‌جا گفته بود که جنگ اصلی و آخری ما بامجاهدین است»**

رجوی در جای دیگر می‌گوید که قبل از سی خرداد به نقطه‌ای رسیده بود که

منتظرش بود:

(* کتاب «جمع بندی یکساله مقاومت» مصاحبه مسعود رجوی صفحه ۱۰۰)

”یادتان هست که در تمام این مدت، خمینی حتی یکروز، دقیقاً حتی یک روز، ما را آرام نگذاشت و بعد که سرانجام دید که در میدان سیاست، حریف ما نیست و ما روز به روز، رشد می‌کنیم و روز به روز، بیشتر مردم را علیه او برمی‌انگیزیم، نه فقط از انتخابات ریاست جمهوری و مجلس و امثالهم، حذفمان کرد، بلکه سرانجام قبل از سی خرداد به نقطه ای رسید که ما از پیش، در انتظارش بودیم، و آن این بود که دیگرتوطئه و دروغ بر علیه مجاهدین اثر ندارد و بایستی بطور رسمی و علنی سرکوب نظامی و پلیسی آنها را آغاز کرد.“*

رجوی مدعی است که با نوشتن نامه ای به خمینی در اردیبهشت ۵۹ با وی اتمام حجت کرده است:

”یادآوری میکنیم که در اردیبهشت همان سال (سال ۶۰)، اگر یادتان باشد، ما به خمینی نامه نوشتیم- آنهم یک نامه سرنوشت ساز- و اتمام حجت کردیم. گفتیم و (مودبانه هم گفتیم) قانون اساسی ای را که خودت نوشتی و ما به آن رای ندادیم، همان را اجرا کن، اقلأً مشروعیت را در آن حد حفظ بکن، ماها حاضریم در چارچوب یک زندگی و مبارزه مسالمت آمیز به آن تن بدهیم، به شرطی که آزادیها و حقوق خلق در همان حد ناقص و ضعیف (که فی الواقع چیزی هم نبود) رعایت شود. سلاحهایمان را هم حاضریم تقدیم بکنیم. حاضریم به دیدنتان هم بیائیم...
جواب های خمینی را هم می دانید:
یاتسلیم مطلق یا هم که جنگ! این پیام خمینی بود. آشکار و واضح! پیام ۱۵ خرداد همان سال و بعد هم پیام ۳۰ خرداد خمینی نیز روشن بود که: جنگ است.“**

اینجا سئوالات چندی مطرح می شود:

- ۱- آیا سازمان قبل از سی خرداد ۶۰ نمی دانست که دیریا زود وارد جنگ مسلحانه با رژیم خواهد شد؟
 - ۲- باتوجه به اینکه رجوی در جمع بندی یکساله مقاومت به این سؤال جواب مثبت داده و گفته که از قبل برای آن آماده بوده و همه برنامه هاراهم روی آن کوک کرده است، پس چرا می گویند که مبارزه مسلحانه بر آنها تحمیل شد و سازمان آمادگی آن را نداشت؟
- جواب در هر حال از سه حال خارج نیست:

* کتاب «جمع بندی یکساله مقاومت» مصاحبه مسعود رجوی صفحه ۸۲

** (همانجا صفحه ۱۱۴)

مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک

۱- یارجوی و مسئولان سازمان لیاقت و کفایت سرنگونی رانداشته اند.
۲- یا اینکه در زمان شروع مبارزه مسلحانه دچار اشتباه شده اند.
۳- یاخیر اصولاً رجوی و سازمانش در خط غیراصولی هستند.
این موضوع ریشه در تحلیل های اشتباه سازمان از طبقه اجتماعی خود ورشد
بادکنکی بعد از انقلاب دارد. در فضای انقلابی بعد از انقلاب سازمان توانست به اتکاء
گذشته مبارزاتی خود در مبارزه بارژیم شاه، طیفی از جوانان ودانشجویان را در
مدارس ودانشگاه ها سازماندهی کرده و برای تظاهرات به خیابانها بفرستد.
درمورد ضرورت اعمال قهر ومبارزه مسلحانه برعلیه رژیم جمهوری اسلامی و
اینکه سازمان راه دیگری بجز مبارزه مسلحانه در نظر نداشت مسعود رجوی احتیاجی
به بحث واثبات نمی بیند:

” سؤال این بود که چگونه و درچه خطی می توان رژیم خمینی را سرنگون ساخت؟
امروز دیگر برای هرکسی که مختصر آشنائی بارژیم خمینی داشته باشد، ضرورت مبارزه
مسلحانه احتیاجی به بحث و اثبات ندارد . منظور ما هم از استراتژی و جاده ای که در
بحثمان می خواهیم بدستش بیاوریم (و اینکه چگونه می شود خمینی را سرنگون کرد؟)
یعنی اینکه مبارزه مسلحانه را چطور می و درچه مسیری بکار بیاندازیم تا او زودتر سرنگون
بشود.“ *

در مورد زمانبندی حاکم براستراتژی مبارزه مسلحانه شهری، رجوی زمان
سرنگونی رژیم را کوتاه مدت یعنی سه سال در نظرمی گیرد:

”...تمام خط و ربط های استراتژیکی و تحلیلی ما نیز حاکی از ضرورت وحتمیت سرنگونی
رژیم در چشم انداز محدود و خلاصه در کوتاه مدت است.
...توضیحاً متذکر می شوم که در زمان سنجی استراتژیکی ما «کوتاه مدت» معادل ۱ تا ۳
سال است. بین ۳ تا ۵ سال را «میان مدت» واز ۵ سال به بالا را «درازمدت» تلقی
می کنیم.“ **

در مورد مراحل سرنگونی رژیم، رجوی سه مرحله را نام می برد:
۱- مرحله اول از ۳۰ خرداد ۶۰ تا تابستان ۶۱ شامل بی آینده کردن رژیم، سلب
ثباتش، تثبیت نظامی سازمان ومعرفی وثثبیت آلترناتیو.

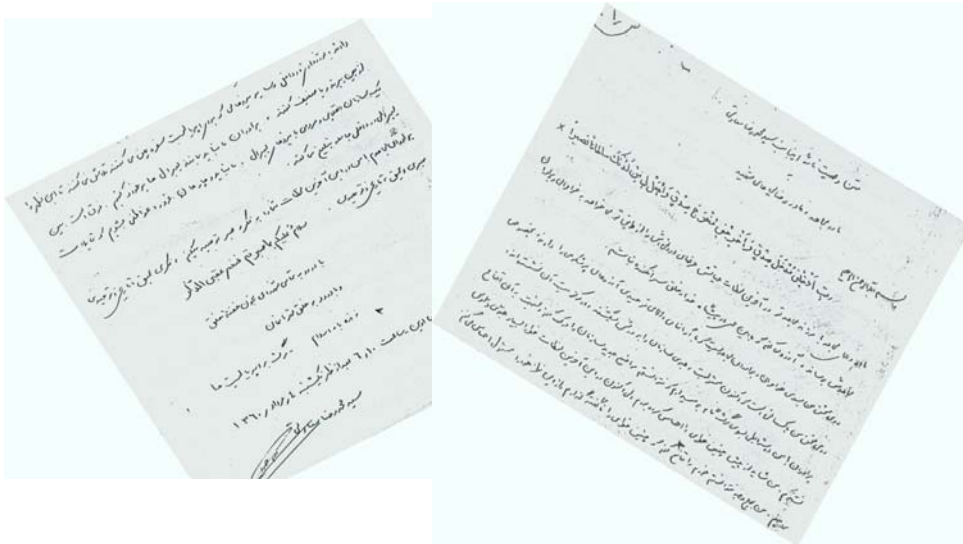
(*) کتاب «جمع بندی یکساله مقاومت» مصاحبه مسعود رجوی صفحات ۵۴-۵۳

(**) همانجا صفحات ۱۵۱-۱۵۰

۲- مرحله دوم از تابستان ۶۱ تا پایان سال ۶۲ شامل شکستن طلسم اختناق یعنی زدن سرانگشتان رژیم*

۳- مرحله سرنگونی رژیم از آغاز سال ۶۳ (که فعلاً هنوز طول کشیده است). از ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ سازمان رسماً وارد دوره جنگ مسلحانه با رژیم جمهوری اسلامی شد. که سازمان آنرا فاز نظامی می نامید. این دوره نیز مانند فاز سیاسی** پراز زیگزاک ها و مواضع ضد و نقیض بسیار است.

ورود به فاز نظامی در مرکزیت سازمان تنش شدیدی بوجود آورد. عده ای از افراد مرکزیت با این حرکت شدیداً مخالف بودند و آنرا چپ روی زودرس می دانستند. از جمله این افراد «محمد رضا سعادت» عضو مرکزیت سازمان بود که در سال ۵۹ در یکی از خیابان های تهران در حال ردوبدل کردن مدارک با یک دیپلمات سفارت شوروی توسط کمیته انقلاب اسلامی دستگیر شده بود و در ۳۰ خرداد ۶۰ هنوز در زندان جمهوری اسلامی به سر می برد. وی از شنیدن خبر آغاز مبارزه مسلحانه بشدت برآشفته و نامه ای خطاب به مادر رضایی ها نوشت و در رابطه با اشتباه دوباره سازمان هشدار داد. متن نامه که سعادت آنرا بصورت وصیتنامه نوشته است، خود گویاست:



کلیشه نامه محمد رضا سعادت به مادر رضایی ها

* (سازمان از پاسداران، بسیجیان و همچنین مردم عادی طرفدار رژیم بعنوان سرانگشتان اختناق یاد می کند.
** (سازمان، فاز سیاسی را دوره از آغاز انقلاب بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ می نامد.

“متن وصیتنامه اینجناب سیدمحمد رضا سعادت”

به

مادر مجاهد، مادر رضایی های شهید

بسم الله الرحمن الرحيم

رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا

مادر والای مجاهد! فرزند مجاهد تو در آخرین لحظات حیاتش حرفهای درونی اش را از طریق تو میخواهد به خواهران و برادران مجاهدش برساند. آرزو میکنم که باین عمل در پیشگاه خدا و خلق سرافکنده نباشم.

روی سخن من بسوی خواهران و برادران مجاهدیست که بآرمانهای والای توحیدی آرزوهای پرشکوهی را دارند بخصوص روی سخن من با کسانی است که اکنون مسئولیت رهبری سازمان را بردوش می کشند و در مرکزیت آن نشسته اند.

برادران! من در شرایطی بسوی مرگ گام برمیدارم که نتوانستم مواضع جدید سازمان را درک کنم و نسبت به آن اقناع نشدم. من شاید از پیش چنین خطری را احساس کرده بودم ولی اکنون در این آخرین لحظات خطرا بسیار جدی و ملموس میبینم. من بهیچوجه نتوانستم خودم را قانع کنم که چنین خطری را ناگفته گذارم و از این نظر خود را مسئول احساس می کنم.

برادران! منم خودم را در آغاز مواضع جدید مسئول میدانم، هر چند که در زندان و بدور از تمام بحث ها و تصمیم گیریها بودم لیکن من یک عضوی که قدرت درک و تشخیص سیاسی-استراتژیک داشت و میتوانست حداقل اظهار نظر کند، در رابطه با سازمان حضور و وجود داشتم. برادران ما بامواضع جدید، مرزهای سیاسی-استراتژیک خودمان را با تمایلات بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه از یکطرف و مواضع اپورتونیسم چپ از طرف دیگر کاملاً مخدوش کرده ایم، همان مرزهایی که ضامن حفظ و بقای سازمانی در ابعاد توحیدی اش بود. حتماً میگوئید که من در زندان بودم و از کم و کیف مسائل جامعه اطلاعی ندارم. این درست است ولی قبول کنید که مسائل جامعه آنقدر پوشیده نیست و منم آنقدر بیگانه نبوده ام. برادران! من بارها و بارها در رابطه بامواضع جدید سازمان گریستم و هم اینک هم در وضع شدیدترین تأثرات عاطفی این مطالب رامینویسم برادران! ما چه جبهه ای را گشوده ایم و قدم در چه صحنه ای گذاشته ایم؟ چه شد که آنهمه تحمل و شکیبائی انقلابی را از دست دادیم، همان شکیبائی که با آن ویژگی خاص توحیدی را در این مرحله میداد.

ادامه نامه در صفحه بعد

برادران! مادر دمی که امپریالیست برایمان چیده بود گرفتار شدیم. ماگام در صحنه ای گذاشتیم که در آن صحنه تقابل، هیچکدام از مابین دعوا از آن پیروز نخواهد آمد بلکه امپریالیستها و مزدوران داخلی آنها هستند که کرکس واربر بالای صحنه پرواز می کنند و انتظار روزی رامیکشند تا نرود آینه با براه انداختن حمام خون (از نوع اندونزی) دیکتاتوری وحشتناکی راحکم گردانند و هزاران نفر را از طرفین به جوخه اعدام سپارند. برادران، به سهم خود در گشودن این صحنه که زمینه های روانی تحقق چنین کودتایی را فراهم میکند مسئولیم. شاید مطرح کنید که این مان بودیم که این صحنه را گشودیم بلکه بر ماتحمیل گشت. ولی برادران ما هم بعنوان یکطرف این دعوا می توانیم و می توانستیم از زیر بار این تحمیل خارج شویم کمالینکه تاکنون چنین بود.

برادران عزیز! گاه لازم است که حتی از حقوق اساسی خود در رابطه با منافع تمامی خلق صرف نظر نمود علی (ع) شیر میدان جنگ از حق خود ۲۵ سال صرف نظر نمود و شمشیر نکشید، با توجه به اینکه میدانست که اگر بیرون می آمد و فریاد حق طلبانه سر میداد، صدها و هزاران جوان جنگجوی و سلحشور عرب بدور او حلقه می زدند.

برادران! حتماً عنوان می کنید که از درون سیستم حاکم بالاخره امثال سادات هادری آینه بیرون خواهد آمد، ولی چه دلیلی دارد که امروز ما در مقابل ناصر موضع گیری کنیم. آیا وظیفه انقلابی حکم نمی کند که ناصر را تقویت نمود؟

برادران! مادفاع از لیبرال ها را در عمل مطلق کردیم و بالاخره در نهایت در این دام افتادیم. برادران من هر چه که این جبهه و قطب بندی را جستجو کردم برای آن عمق طبقاتی نیافتم. برای آن نتوانستم مرز بین خلق و امپریالیسم را ترسیم کنم. برادران دروینتام در کامبوج در الجزایر در کوبا و و در نیکاراگوئه نیروهای انقلابی با تکیه به تمامی خلق در یک طرف قرار داشتند و امپریالیستها، سرمایه داران وابسته به فتودالیسم و اشراف و مزدوران داخلی در طرف دیگر واقع شده بودند، ولی برادران ما در این صحنه چه قطب بندی را در رو به روی خود داریم؟ و با چه منطقی خود را راضی کنیم. من هر چه فکر کردم نتوانستم خودم را راضی کنم که عمق این صحنه نبرد بین خلق و امپریالیسم را نشان میدهد. من در عمق صحنه دستهای پلید و آتش افروز جهان خواران و مزدوران داخلی آنها را می بینم که از آغاز پیروزی انقلاب کبیر ۲۲ بهمن سعی در روبرو قرار دادن نیروها بویژه سازمان مجاهدین با حاکمیت بود.

برادران عزیز! من شمارا به فکر و اندیشه کامل توصیه میکنم. من هیچ آرزو ندارم که مرگم عاملی جهت رشد خشونت ها گردد. بلکه در این آرزویم که حال که حیاتم در ایجاب فضایی صلح آمیز و محبت گونه نقش نداشته است. مرگم بتواند روح وحدت و صلح

رادرجامه گسترش دهد، یعنی همان روحی که دشمنان مایعنی امپریالیستها سخت از آن وحشت دارند.

برادران! ما بحساب کدام نیروی اجتماعی پا بدین صحنه گذاشته ایم، مطمئن باشید که کارگران و دهقانان به هیچ وجه ازهیچکدام ازطرفین دعوا حمایت فعال مادی و معنوی نخواهندکرد و اساساً ازصحنه سیاسی جامعه دورشده و موضع منفعل خواهندگرفت، همان چیزی که لاشخورها درانتظارآند.

برادران! شمازدیکتاتوری و خفقان وحشت دارید، کدام دیکتاتوری؟ برادران، دیکتاتوری یا می باید بربنیادهای فتودالی استوارباشد که درایران چنین بنیادهایی وجودندارد و یابه اقتصادکمپرادوری که اینهم موجودیتی درسیستم حاکم ندارد. حتماً دیکتاتوری ازنوع سرمایه داری دولتی مانند مصروعراق و.....رانام میبرید. برادران مامیتوانیم درکنارسرمایه داری دولتی و علیه امپریالیستها باشیم، گویانکه دراین مسئله که نظام اقتصادی حاکم بسوی سرمایه داری دولتی میروود هنوز حرف است. برادران فراموش نشودکه ایران همواره دریکصدساله اخیرکانون تحولات انقلابی درمنطقه خاورمیانه بوده، ایران مهد تشیع سرخ است و از یک فرهنگ انقلابی قوی برخورداراست ازطرف دیگربرادران، شرایط و اوضاع و احوال بین المللی اجازه شکل گیری چنان استبدادی را که عمدتاً بورژوازی آنراتبلیغ می کند و ترس و وحشت از آن را دامن میزند، نخواهدداد.

من فکر میکنم که ما هنوزاسیردرجنگ مسائلی هستیم که درزندان بآن روبرو بودیم و ازسرگذراندیم مابطورخودبخودی به رشدخصومت ها وکینه های شکل گرفته درداخل زندان کمک کردیم و درنهایت حتی تامرزنزدیک قطب بندی پیش بردیم، درصورتی که شرایط کنونی یعنی شرایط بعداز انقلاب بنیاداً باشرایط زندان تفاوت داشت. برادران بورژوازی ازیک طرف و اپورتونیسیم چپ ازطرف دیگرچنان جو تبلیغاتی را فراهم کردندکه ما را بدنبال خودشان کشاندند بطوریکه مامجبورشدیم که ازخوددرمقابل اپورتونیسیم چپ دفاع کنیم که «نایبگیر» نیستیم و «انقلابی» هستیم. ما موضع قاطعی درقبال اپورتونیسیم چپ نگرفتیم. ما درمقابل ماجراجویی های آنها پاسخ قاطع ندادیم. برادران من اکنون فکر می کنم که خط اصولی و صحیح دفاع وتقویت مواضع ضدامپریالیستی رژیم حاکم است و مقابله و تضعیف آن دراین مواضع اپورتونیسیم چپ است. ما از ابتدا چنین اصولی را تبلیغ میکردیم و نیروهارادعوت میکردیم که دست ازچپ روی و ماجراجویی بردارند و مواضع ضدامپریالیستی رژیم حاکم را تقویت کنند و حتی درگنبد توصیه میکنیم که تمامی دفاترخودراتعطیل کنند ولی خودمان بطور

ادامه نامه در صفحه بعد

خودبخودی و تحت تاثیر جو فشار تبلیغاتی حاصل از بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه از یکطرف و اپورتونیسیم چپ ازطرف دیگر، این اصول رانادیده گرفتیم. برادران! خصایل ضدامپریالیستی را که ما از برای رژیم ترسیم میکردیم از آن جناح لیبرال هانلود، چراکه خودبهتر میدانستیم که لیبرالها هیچ توان درک امپریالیسم و خطر آنرا ندارند این خصایل را در جناح دیگر جستجو میکردیم و برادران خیلی صریح بگویم من این خصایل را هنوز مشاهده میکنم و آنرا بشدت قابل تقویت می بینم.

برادران عزیز! ما احتیاج به یک تجدیدنظر اساسی در خط مشی مان داریم. ما با نیرویی که در سطح جامعه در اختیار داریم، میتوانیم با چرخشی اصولی و تاریخی فضای تیره و دشمن شادکن میهن مان را دگرگون کنیم و آنرا به محیطی سرشار از همکاری، تلاش سازندگی و محبت نمائیم برادران تاریخ در مورد ما قضاوت خواهد کرد، مبادا که فردای تاریخ ما سهمی از مسئولیت شکست ها را بردوش بکشیم.

عزیزان! مایکباردچار غرور سازمانی شده ایم و نتیجه تلخ آنرا چشیده ایم، مبادا که دوباره ما دچار همان غرور سازمانی شده باشیم. من فکرمیکنم که این غرور فعلاً وجود دارد. برادران فکرمیکنم به سرنوشت خلق، به سرنوشت انقلاب و به سرنوشت مکتبمان اسلام، مبادا که این غرور ما را بدام خودکشانده است.

برادران من! از قبول شکست و پذیرش خطا و اشتباه نباید هراسید، برادران بجای اینکه به منافع کوتاه مدت سیاسی اندیشید باید تاریخی اندیشید و یابتر بگویم باید تفکری توحیدی داشت، هیچ مهم نیست که ما در حرکت های سیاسی مان شکست و عقب نشینی را بپذیریم، در مقابل توده ها غرور هیچ معنی و مفهومی ندارد، باید خلوص داشت.

برادران! من فکرمیکنم که ما فریب این حمایت های صوری و لفظی قشری از جامعه را خورده ایم، حمایتی که قبل از اینکه عمق انقلابی و توحیدی داشته باشد، عکس العمل عاطفی ناشی در گرایشات غیر انقلابی و طبقاتی قشر حمایت کننده است.

برادران مرامی بخشید که چنین بی پروا میگویم، شاید بگوئید که «سید» بالاخره با این وصیتش به ماضی زده. ممکن است که این وصیت باعث شود تا از نظر سیاسی شما حداقل مورد سؤال واقع شوید ولی من با ایمان و اعتقاد به حقانیت جهان بینی توحیدی و پیروزی نهایی آن حساب تمامی این مسایل را هم کرده ام و از نظر من هیچ مهم نیست در ظاهر این وصیت نامه به سازمان ضربه سیاسی بزند، ولی من این ضربه را هشدار دهنده میدانم و آرزو دارم که برادران عزیزم را بویژه برادرانی که در مرکزیت سازمان قرار گرفته اند ب فکر وادارد.

برادران! من میتوانستم قبل از صدور حکم اعدام با عنوان کردن نقطه نظراتم بطور رسمی خود را از خطر مرگ برهانم ولی من مرگ را انتخاب کردم تا مبادا فکر شود که این نقطه نظرات دارای تمایلات شرک آلود ترس از مرگ است. من مرگ را با اشتیاق پذیرفتم و شاید چند ساعتی به آن نمانده است. من خودم را شهید در مسیر توطئه های امپریالیستها میدانم. من هیچ فردی را در این مورد مسئول نمیدانم و انتقام خون من جز از جهانخواران و مزدوران داخلی آنها پس گرفتی نیست. باز هم در اینجا تکرار میکنم بهیچ وجه آرزو ندارم که مرگ من عاملی در جهت رشد و گسترش خشونت ها گردد، بلکه آرزوی قلبی من اینست که این مرگ دریچه ها را بسوی وحدت و الفت بگشاید.

برادران عزیزم، در پایان این وصیت مجبورم نظرم را خیلی صریح و روشن در مورد امام خمینی مطرح کنم. برادران، امام خمینی در شرایط کنونی تاریخ میهن عزیزمان مظهر خشم توده های محروم ایران و حتی منطقه علیه غارتگرها و جنایات جهانخواران است. برادران! ما چرا این خشم را تقویت نکنیم و چهره خندان امام خمینی را برای خود و برای توده ها طلب کنیم. برادران، امپریالیستها و مزدوران داخلی آنها بشدت از این خشم انقلابی وحشت دارند، بورژوازی در داخل و سایر نیروهایی که برای امپریالیست سفره پهن میکنند تلاش میکنند تا این مظهر را از بین ببرند و یاضعیف کنند. برادران، ما نباید بمانند لیبرال ها برخورد کنیم. فرق است بین یک سازمان انقلابی و مردمی با نیروهای لیبرال. ما نباید دچار همان غرور و عواطفی بشویم که تمایلات لیبرالی در داخل جامعه تبلیغ میکند.

برادران مجاهد! من در آخرین لحظات شما رابه فکر و صبر توصیه میکنم، فکری عمیق، تاریخی و توحیدی، صبوری عمیق، تاریخی و توحیدی

سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار

بادرود به تمامی شهدای بخون خفته خلق و با درود بر خلق قهرمانان

زنده باد اسلام مرگ بر امپریالیستها

زندان اوین - ساعت ۱۰/۶ بعد از ظهر یکشنبه ۴/مرداد ۱۳۶۰

امضاء سید محمد رضا سعادت

زمان برای اخطار محمد رضاسعدتی به رهبری سازمان دیگر خیلی دیر شده بود. سازمان با تمام قوا وارد کارزار جنگ مسلحانه با رژیم جمهوری اسلامی شده بود. در مرحله اول* بعداز ۳۰ خرداد ۶۰ و آغاز جنگ مسلحانه، عده زیادی از مسئولین رژیم در عملیات های تروریستی سازمان به هلاکت میرسند. از مهمترین این عملیات ها میتوان از انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر ۶۰ که در آن ۷۲ تن از سران رژیم منجمله آیت الله محمد حسین بهشتی کشته شدند و انفجار دفتر ریاست جمهوری در ۸ شهریور ۶۰ که منجر به کشته شدن محمدعلی رجایی رئیس جمهور و محمدجواد باهنر نخست وزیر وقت شد، نام برد.

ترور و ترورهای انتحاری چند امام جمعه‌ی مشهور در شهرهای کلیدی شیراز و رشت و یزد و تبریز و... ادامه عملیات های سازمان در سال های ۶۰ و ۶۱ بود. این ترورها روند دستگیری‌ها، کشتار و زندان و شکنجه را نیز در این دوران سرعت غیرقابل تصویری بخشید.

در همگی این عملیات های انتحاری فرد ترورکننده خود به هلاکت رسید.

مهمترین ترورهای انتحاری که مجاهدین مسئولیت آن هارا بعهده گرفته اند، عبارتنداز:

جدول شماره ۳

ردیف	تاریخ	فرد ترورکننده	فرد ترور شده
۱	۸ تیر ۱۳۶۰	کاظم افجه ای	کچوئی رئیس زندان اوین
۲	۲۰ شهریور ۱۳۶۰	مجیدنیکو	آیت الله مدنی امام جمعه تبریز
۳	۷ مهر ۱۳۶۰	هادی علویان	آیت الله هاشمی نژاد در مشهد
۴	۳۰ آذر ۱۳۶۰	گوهرادب آواز	آیت الله دستغیب امام جمعه شیراز
۵	۲۶ فروردین ۱۳۶۱	علی پوراابراهیمی	آیت الله احسان بخش امام جمعه رشت (وی کشته نشد)
۶	۱۱ تیر ۱۳۶۱	محمدرضا ابراهیم زاده	آیت الله صدوقی امام جمعه یزد
۷	۲۳ مهرماه ۱۳۶۱	محمدحسین خداکریمی	آیت الله اشرفی اصفهانی امام جمعه کرمانشاه
۸	۲۹ بهمن ۱۳۶۱	حسین بابایی	آیت الله واعظ طبسی امام جمعه مشهد (وی کشته نشد)

(* درمورد مراحل جنگ مسلحانه مجاهدین به صفحات ۴۷ و ۴۸ همین کتاب مراجعه شود!)

بعضی از عملیات های انتحاری سازمان به نقل از نشریه مجاهد

احمد ، خون همیشه جاری دوران
 یاد مجاهد کبیر احمد رضایی
 اولین شهید سازمان
 مجاهدین خلق ایران
 در بیست و نهمین سالگرد
 شهادتش گرامی باد



- شهادت احمد از زبان مسعود
- نظریات فدائیکری و جنابازی
- در اولین ساعت
- احمدان شیر دلاور



شهید مقدس
 مجاهد قهرمان
 گوهر ادب و آواز

پس از ۳۰ خرداد ۶۷ و شروع مقاومت انقلابی مسلحانه، گوهر قهرمان در «واحد شهادتی مجاهد شهید فاطمه امینی» به سرود خویش با دشمن شد. بشوی ادامه داد و بعد از مدت کوتاهی آمادگی خود را برای انجام عمل فدائیان حسینی به منظور جوارت آخوند عبدالعسین مستقیم که عامل ترورهای صدها زندانی مجاهد و مبارز خلق بود اعلام کرد. وی در اوج پاکبختی و خلوص انقلابی گفت: وجود من مایه تک شخیصی است، وجود من متعلق به خدا و خلق و مبارزان مجاهدین خلق است و اگر با جان من فراتر راهی باز شود شهید فداییی تاچیز خواهیم بود...»

**یاد شهید مقدس
 مجاهد قهرمان علی پورابراهیمی
 گرامی باد**



روز بیست و ششم فروردین ۱۳۶۱ مجاهد قهرمان علی پورابراهیمی فرزند دلاور مردم کیلان در جریان عملیات مقدس انتحاری برای مجازات آخوند جنایتکار احسانبخش، نماینده خمینی در استان کیلان و امام جمعی یلید او در رشت سرفرازانه بشهادت رسید و خون پاکش را فدای رهایی خلق و میهن خود نمود. ملیشای دلیر علی پورابراهیمی با شهادت قهرمانانه و با خون سرخ و جوشانش بار دیگر گواهی داد که دشمنان خدا و خلق را از آتش انتقام خلق گریزی نیست و سلاح ظلمتسوز عنصر موحد مجاهد خلق که مرزهای فدا و از خودگذشتگی را درنوردیده، آنها را در هر کجا که پنهان شوند باز خواهد یافت و به سزای جنایاتشان خواهد رساند.

سو نوشت انقلاب و ضد انقلاب تنها در یک میدان نوشته می شود: میدان جنگ



قهرمان مجاهد خلق آرام گفتاری، همان که در روز ۲۹ بهمن پس از ساختن تیر در خیابانهای جنوب و جنوب شرقی تهران، خاطره شهادت احمد رضایی اولین شهید مجاهدین را در آستانه سی امین سالگرد حماسه زرم و قضا در ۱۱ بهمن سال ۱۳۵۰، تجدید نمود و با از میان برداشتن شماری از هزارترین آدمکشان و چاقوسرانان نظام اطلاعات آخوندی با عملیات مقدس انتحاری به شهادت رسید. او در سال ۷۵ به مجاهدین پیوسته بود.
 رهبر مقاومت - نوروز ۱۳۸۱

**یاد شهید مقدس عملیات فدایی حسینی
 محمد حسین بابایی گرامی باد**

۱۹ سال سبیش، در روز بیست و نهم بهمن ماه، مجاهد قهرمان حسین بابایی، در جریان اقدام به عمل مقدس فدایی حسینی برای مجازات شهید قهرمان حسین بابایی، در

**هادی علویان
 شهید عملیات
 مقدس انتحاری**



هم اکنون که این رژیم خونخوار، روزانه صدها تن از بهترین و پاکترین فرزندان خلق را به خاک و خون می کشد... باشد که این نارنجک من توری باشد زوشن بخش این شهیدان ظلمتار...»

● **مجید نیکو در روز جمعه ۲۰ شهریورماه ۱۳۶۰، با اقدام به عمل فدایی حسینی، آخوند مدنی، نماینده جنایتکار خمینی در آذربایجان و همدان را همراه با ۱۷ تن از پاسداران مزدوروش به هلاکت رساند**



یکی از همرزمانان مجید که در آخرین هفته حیات پرافتخار این شهید قهرمان در گذارش بوده درباره عملیات قهرمانانه اش نوشته است: «ابتدا قرار بود این طرح در روز جمعه ۱۳ شهریور اجرا شود. شب قبل از آن با هم بودیم و مجید تا ساعتها بیدار بود و راز و نیاز می کرد. صبح جمعه با نشاط و شور همیشگیش برخاست و پس از مرور

تیرومندش می فشرد. لحظات پر دلهره ای می گذشتند که هر لحظه این سؤال را در ذهن بزرگتر می کرد که چرا نارنجکها متعجب نمی شوند؟ اما مجید باسماحت شگفت آوری مأموریتش را دنبال می کرد و ناگهان غریب انفجار نارنجکها برخاست و از آن جا که من ایستاده بودم، چندین پاسدار را دیدم که به هوا پرتاب شدند و دهها پاسدار

نکته مهمی که در این باره وجود دارد این است که رجوی بعد از قدرت نمایی میلشیا در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و عدم سقوط رژیم از تهران فرار کرد و به فرانسه گریخت. اگر وی قدرت را غصب شده می دانست و به باورهای خود ایمان داشت یقیناً می بایستی در ایران می ماند و همانند میلشیا ی خود با چنگ و دندان بارژیم می جنگید و قدرت را از چنگ رژیم بیرون می کشید. ولی وی همه هواداران را بدون هیچگونه واهمه ای زیر تیغ جمهوری اسلامی گذاشت و فرار کرد. و این در حالی بود که همگی این هواداران بدلیل حدود دو سال و نیم کار علنی سیاسی برای رژیم وارگان های امنیتی آن کاملاً شناخته شده بودند و دستگیری آنها بعداً بسرعت انجام گرفت.

از طرف دیگر رجوی هنگام فرار از ایران دو نفر را برجای گذاشت که می توانستند برای رهبری وی بعدها باعث دردسر شوند. یکی موسی خیابانی و دیگری همسرش اشرف ربیعی.

چرا که در صورت زنده ماندن موسی و اشرف، سرنوشت سازمان جو ردیگری رقم می خورد. با وجود موسی، رجوی هیچوقت رهبر بلامنازع سازمان نمی شد و از طرف دیگر رجوی عاشق دختر بنی صدر شده بود و تصمیم به ازدواج با وی را در پاریس در سر می پروراند که ضمناً رابطه شخص بنی صدر را نیز با شورای ملی مقاومت از این طریق مستحکم گرداند.

در بهمن ماه ۱۳۶۰ خانه تیمی مرکزیت سازمان که موسی خیابانی و اشرف ربیعی نیز در آن بودند، در تهران مورد حمله پاسداران قرار می گیرد. این دو نفر کشته می شوند و رجوی به هر دو منظور می رسد.

پس از کشته شدن موسی خیابانی، علی زرکش بعنوان جانشین و قائم مقام رجوی برگزیده شد. زرکش در این زمان در ایران حضور داشت.

لازم به یادآوری است که تعداد افرادی که تیم های عملیاتی سازمان در سال ۶۱ را تشکیل می دادند از ۲۰۰ نفر تجاوز نمی کرد. بجز تعداد اندکی از مسئولان که مانده بودند، بقیه مسئولان بدنبال رجوی به خارج از کشور فرار کرده بودند.

پس مرحله اول که سه هدف را دنبال می کرد در تابستان ۶۱ به پایان رسید.

سازمان مدعی بود که با ترور سران و مقامات و امام جمعه های بانفوذ رژیم، آن را بی آینده کرده است. از طرف دیگر بعنوان آلترناتیو، «شورای ملی مقاومت» در فرانسه معرفی گردیده و با وجود تعداد ۲۰۰ نفر جوان ۲۰ ساله بعنوان تیم عملیاتی تثبیت نظامی پیدا کرده است.

مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک

با این مشخصات سازمان مرحله اول را موفقیت آمیز خوانده و وارد مرحله دوم سرنگونی رژیم شد.

اولین هدف مرحله دوم طبق تحلیل سازمان «پاره کردن توراختناق» و به میدان کشاندن عنصر اجتماعی بود.

رجوی در کتاب «جمع بندی یکساله» صفحه ۱۰۹ می گوید:

«بنابراین، در مرحله دوم، این را باید آویزه گوش بکنیم و همه جا هم تبلیغ بکنیم که خصلت ضداختناق و پاره کردن توراختناق، فراموش نشود. یعنی چی؟ یعنی اینکه در این مرحله، با عملیات کل مرحله بایستی روی بدنه نظامی، یعنی روی ماشین سرکوب رژیم، متمرکز باشد.

در مرحله اول، نوبت سران سیاسی بود. قبل از هر چیز، شاه مهره ها هدف بودند.

در مرحله دوم، تنه سرکوبگر، مدنظر است. یعنی محمل های عینی و حاملین جاندار اختناق. اختناق را خودما و توده مردم ما اساساً از چه طریق، متوجه می شویم، لمس می کنیم، حس می کنیم و در بالای سر خودمان می یابیم؟ اساساً از طریق پاسداران ارتجاع. پس اینجا دیگر دست و پای اجرائی و سرکوبگر رژیم، اهمیت درجه اول دارند.»

نشریه مجاهد در آن دوران در شماره های مختلف، شیوه های تهیه سلاح و مهمات و چگونگی اجرای عملیات را علناً توضیح می دهد. معمولاً طرز کار با سلاح و مهمات احتیاج به تمرین و آموزش طولانی دارد و تنها با نشریه و کتاب نمی شود طرز تیراندازی با مسلسل را یاد گرفت و بمب دستی ساخت. ولی سازمان را چه باک که به همگی این جوانان به چشم گوشت دم توپ و نیروی یکبار مصرف نگاه می کرد. عمر متوسط هر تیم عملیاتی در آن دوران فقط یکماه بود. هر تیم بعد از یک و یا دو عملیات که حداکثر زیر یک اتومبیل مسئول مسجدی بمب گذاشته بود و یا بعد از ترور یک آدم ریشو که شبیه حزب الهی ها بود، لو می رفت و همه افرادش دستگیر و بلافاصله اعدام می شدند.

مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک

ولی ببینیم سازمان از چه شیوه هایی برای «شکستن طلسم اختناق» و زدن «سرانگشتان رژیم» استفاده می کرد و چه تحلیل هایی در این مورد داشت.

به نمونه هایی از این فرمان ها و خط ها که به افرادی تیم های نظامی سازمان داده می شد، توجه کنید:*

- هر دوفری که یک واحد را تشکیل می دهند باید در خیابانها گشت بزنند و روزی دست کم ۳۰ عمل نظامی داشته باشند.

- تمامی مکانها و مغازه ها، دست فروشیها و ماشینهایی که عکسهای خمینی و دیگر مقامات رژیم را داشته باشند، می بایست ترور و منهدم شوند. (واحدها نیز بهر مغازه ای که مشکوک می شدند وارد آن شده و از صاحب مغازه می خواستند که عکس را پائین بکشد و آنوقت او را ترور می کردند).

- هر عملیاتی که انجام می شود باید توأم با آتش زدن و انفجار محل و حتی جنازه باشد.

- افرادی که به نماز جمعه می روند باید ترور شوند.

- کلیه افرادی که به مسکونیها و مغازه های مشکوک رفت و آمد دارند و تیپ حزب الهی دارند، میبایست ترور شوند و محل نیز منهدم گردد.

- کلیه افرادی که که ازدادن وسائل نقلیه مثل ماشین و موتور ... به واحدهای نظامی مجاهدین خودداری می کنند، پس از یکبار اخطار لفظی یا دوبار یا حداکثر سه بار در صورت ندادن، می بایست ترور شوند. اگر از هر پنجاه نفر که در جریان چنین مصادره انقلابی کشته می شوند، سی نفرشان هم بی گناه باشند مسئله ای نیست. تحلیل هم این بود که مردم باید ماشینشان و موتورشان را در اختیار ما قرار دهند و اگر ندادند باید بزور از آنها بگیریم. چون ما خون می دهیم آنها هم باید بدهند.

- کلیه افرادی که تیپ ظاهری آنها مذهبی و حزب الهی است و پوتین و شلوار سربازی به تن دارند و در سطح شهر بصورت پیاده یا باماشین تردد دارند، باید ترور شوند.

- کلیه افرادی که در حین بازرسی بدنی توسط افراد واحد ترور از خود عکس العمل نشان دهند، باید ترور شوند.

- کلیه افرادی که در حین انجام ترور کوچکترین حرکتی در جهت مخالفت و ایجاد موانع با واحدها انجام میدهند چه لفظی (مثلاً بگویند مرگ بر رجوی، مرگ بر منافق) و چه عملی (مثلاً جلوی ماشین مانع حرکت بشوند) باید ترور بشوند.

- بعد از ترور، تیر خلاص آن فرد حتماً زده بشود و بعد از ترور افراد، خانه همراه با اجساد به آتش کشیده بشوند.

* (کتاب «کارنامه سیاه» انتشارات دادستانی انقلاب اسلامی، تابستان ۱۳۶۲ صفحات ۲۸ تا ۶۹)

در پی ضربات شدید در اوایل سال ۶۱ ولورفتن بسیاری از خانه های تیمی، سازمان دستورات افراد مشکوکی را که در حوالی خانه های تیمی مشاهده می کردند، ربه و سپس آنها را برای کسب اطلاعات مورد شکنجه قرار دهند.

این عملیات نوظهور توسط سازمان «عملیات مهندسی» نام گرفت. سازمان معتقد بود رژیم اقدام به راه اندازی واحدهای اطلاعاتی نموده و ضربات وارده توسط این ارگان ها دریافت می شود. لذا باید جهت مقابله با آنها، به شناسایی و دستگیری شان پرداخت تناسب به شیوه های آنها اشراف پیدا شود. تحلیل در مورد «عملیات مهندسی» نیز این بود که کار مهندسی خیلی پیچیده تر از کار عملیاتی است و احتمال بریدن هست. ما شکنجه می کنیم چون مجبوریم ولی وقتی که حاکم بشویم نمیکنیم. الان کار مهندسی کردن برای ما خیلی آسان تر است ولی فردا که بفهمند ما اینها را دستگیر میکنیم و شکنجه میکنیم کار مشکل تر میشود. خلاصه جنگ ما با رژیم، جنگ دو سازمان مهندسی است. هر کدام بیشتر شکنجه کند برنده است.

در پی این رهنمود سازمان در مردادماه ۶۱، سه پاسدار به نام های طالب طاهری، محسن میرجلیلی و طهماسبی توسط افراد واحدهای عملیاتی مجاهدین در تهران ربه می شوند. این سه پاسدار ابتدا به یک خانه تیمی در خیابان بهار برده میشوند. مسئولان درجه اول سازمان از جمله مهدی کتیرائی، حسین ابریشمچی برای کسب اطلاعات از آنها به این خانه می آیند و شروع به شکنجه پاسداران کمیته با ضربات کابل به کف پا و سایر نقاط بدن می کنند، با مشت دندانهای آنها را می شکنند، روی پاهای کابل زده آب داغ می ریزند و به پشت کمر یکی از آنها اتوی داغ می چسبانند. بعد با تزریق سیانور آنها را کشته و در یکی از باغهای اطراف تهران دفن می کنند.

در طی اجرای مرحله دوم سرنگونی رژیم* در طول ۲۰ ماه (از تابستان ۶۱ تا اواخر سال ۶۲) نزدیک به دو هزارتن از افراد غیرنظامی هوادار رژیم در اثر ترورهای سازمان در تهران و شهرستان ها کشته شدند.

رژیم برای مقابله با سازمان متقابلاً در اوائل پائیز سال ۶۱ سه طرح برای نابودی عملیات نظامی در تهران به اجرا درآورد:

- ۱- طرح گلوگاهها، که کنترل معابر ورودی و خروجی را انجام می داد.
- ۲- طرح مراکز، که کنترل شهرهای بزرگ را دنبال می کرد و برای مقابله با عملیات نظامی در نظر گرفته شده بود. زیرا اساس کار سازمان و تمرکز عملیات روی شهر پایه گذاری شده بود و اهداف مرحله دوم را دنبال می کرد.

* در مورد مراحل جنگ مسلحانه مجاهدین به صفحات ۴۷ و ۴۸ همین کتاب مراجعه شود!

مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک

۳- طرح مالک و مستأجر، برای شناسایی افراد لورفته و پی بردن به خانه های تیمی و شناسایی افراد در ارتباط با سازمان

بعد از اجرای طرح مالک و مستأجر، حمله به کلیه بنگاه های معاملات ملکی که عکس آیت الله خمینی و مقامات جمهوری اسلامی را داشتند، به حیطة کار واحدهای عملیاتی سازمان اضافه شد. این واحدها می بایستی ابتدا صاحب آنجا را ترور و سپس محل کار آنها را به آتش می کشیدند.

بدنبال اجرای این طرح ها و دلایل دیگر نظیر دستگیری افراد عملیاتی و لورفتن اطلاعات و دستگیری بقیه اعضا و واحدها، کنار کشیدن افراد تیمها به دلیل عدم اعتقاد به صحت خطوط و غیره، تقریباً تمامی افراد تیم های نظامی دستگیر و یافری شدند و از آن پس موارد عملیات بصورت کاملاً پراکنده و جزئی وجود داشت.

یک فرد عملیاتی در این زمان ماکزیمم تنها ۶ ماه عمر داشت. یعنی در طی این مدت دستگیر و یا کشته می شد.

در اواخر سال ۶۲ بدنه نظامی سازمان تقریباً از بین رفته و دیگر نیرویی برای وارد شدن به عملیات نداشت.

بنابراین مرحله دوم برای باصطلاح شکستن توأختناق و به میدان کشاندن عنصر اجتماعی باشکست کامل روبرو شد. نه تنها توأختناق رژیم همچنان پابرجا ماند و مردم به طرفداری از سازمان به خیابانها نریختند بلکه این سازمان بود که تیم های عملیاتی را جمع کرد. علی زرکش معاون رجوی در گزارشی که بوی در اواخر سال ۶۲ داد و از رادیو مجاهد نیز پخش شد، در رابطه با وضعیت سازمان در این مرحله می گوید:

”خوشبختانه تمامی اهدافی که ما در این مدت دنبال می کردیم موفقیت آمیز بوده و

مرحله دوم باموفقیت کامل روبه اتمام است و بزودی وارد مرحله جدیدی خواهیم شد.“

در اینکه در سازمان مجاهدین همه چیز وارونه جلوه داده می شود، شکی نیست ولی آیا آقای علی زرکش متوجه اثرات تحلیلش در ادامه به مصلوب کشیدن جوانان مظلوم میهن ما بوده است. آیا بهتر نبود که شکست مرحله دوم به نقد کشیده می شد و در درجه اول مسئولان اصلی سازمان و بخصوص مسعود رجوی به چالش فراخوانده می شدند. ولی اشکال قضیه در این است که اگر سازمان در رابطه با خط و خطوط و استراتژی بخود انتقاد می کرد و احتمالاً آنها را با توجه به شکست شان، اشتباه ارزیابی می کرد، آنوقت شخص مسعود رجوی بعنوان مسئول خونهای ریخته شده

مورد سؤال قرار می گرفت. و این چیزی است که سازمان هیچوقت و در هیچ زمان وارد آن نخواهد شد. خودداری از انتقاد نسبت به رهبری سازمان منجر به اشتباهات تصاعدی در استراتژی و تاکتیک های بعدی سازمان شده که برای آن ها، ملت ما بهای سنگینی پرداخت کرده و می کند.

بهرحال باشکست دومرحله قبل، سازمان با تحلیل اشتباه از قدرت خود وارد مرحله سوم سرنگونی رژیم شد. این مرحله از سال ۶۳ شروع شده و هنوز ادامه دارد.

بدنیست در اینجا یادآوری کنیم که سازمان برای سرنگونی رژیم تا این زمان :

۱- خط اعمال قهر و مبارزه مسلحانه را برگزید.

۲- قیام توده ای در شهرها و بخصوص تهران مدنظر بود.

۳- خط آزادسازی منطقه (مثلاً کردستان) و نتیجتاً تشکیل ارتش خلق را که در این مناطق ساخته شود و بکمک آن تهران فتح گردد، رد کرده بود چرا که در سال ۱۳۶۲ بعد از جنگ «آلان» دیگر تنمه نیروهایش را از ایران خارج کرده و به کردستان عراق انتقال داد.

از سال ۶۳ اساساً کیفیت کار سازمان تغییر کرد. سازمانی که بدنه نظامی اش را از دست داده بود، ارتباطات را نیز نتوانسته بود حفظ کند و نیروی کیفی برای انجام کارهایش نداشت، مجبور به تغییر کارش خواهد شد.

در سال ۶۳ ما شاهد یکسری پراتیک های دسته جمعی بودیم مثل تحریم انتخابات، هفته ۳۰ خرداد، اعتراضات علیه جنگ طلبی رژیم و غیره. این پراتیک ها توسط هواداران باقیمانده در ایران صورت می گرفت. در این پراتیک ها کارهایی مثل پخش شب نامه و تراکت و اعلامیه و این قبیل کارها صورت می گرفت و نیز عملیات ایذایی که منظور از کار انداختن مثلاً ماشین آلات نظامی و دستگاههای دولتی و کلاً امکانات مربوط به اداره جات و ارتش و ... و یا آتش زدن خودروهای حزب الهی ها یا اتوبوس و این قبیل کارها که حکایت از سردرگمی سازمان داشت، شروع گردید. نیروهای هوادار و باصطلاح هسته های مقاومت همچنین، بعنوان دستوراتشکیلاتی موظف بودند محل اصابت راکت های عراقی در تهران را به سازمان گزارش کنند.

از آنجا که نیروئی برای وارد شدن به عملیات وجود نداشت و بدنه نظامی سازمان از بین رفته بود و اساساً عملیات نظامی نیز به شکل گذشته جواب نداشت (نه طلسمی شکسته می شد و نه فضایی برای اعتراضات عمومی بوجود می آورد.) سازمان برای

مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک

اینکه نشان دهد با همه ضرباتی که خورده هنوز سرپاست وارد یک چنین پراتیک هایی گشت.

بدلیل قطع شدن افراد وعدم ارتباطات با سازمان که نتیجه ضربات رژیم بود سازمان سرپل هایی را برای تماس هواداران از طریق رادیو می داد واینکه چگونه خودرابه سازمان وصل کنند. سال ۶۳ کار سازمان عمدتاً وصل ارتباط هواداران باخودبود. رژیم برای مقابله با این امر در صدد تهیه دستگاههای پیچیده کنترل تلفن برآمد وهمچنین با کنترل نامه توانست عده زیادی از هسته های هوادار را تحت مراقبت گذاشته ودر فرصت لازم آن ها رادستگیرکند. سازمان با اینکه از وجود دستگاه های کنترل تلفن باخبر بود ولی از آنجا که مسئله اش جذب نیرو بود به این امر اهمیت نداد. نتیجتاً در طی سال ۶۳ و ۶۴ تعدادزیادی از افراد هوادار دستگیر و اعدام شدند. برای سازمان نیز آمار شهدا وزندانین سیاسی بالارفت تا آن را در خارج کشور برای دیپلمات های غربی خرج کند. رجوی نه تنها از دستگیرشدن نیروها بدش نمی آمد بلکه به آن کمک هم می کرد و معتقد بود که زندانیان ذخیره های انقلابند. ودیدیم که این تحلیل وی نیز اشتباه از آب درآمد ودر تابستان ۶۷ همه آنها توسط رژیم اعدام شدند. بعداز «انقلاب ایدئولوژیک» سال ۶۴ سازمان روند کارش را تغییرداد. بعد از سوختن خط تلفن ونامه، سازمان خط رفتن به کردستان را به نیروهای هوادار داد. در آنجا امکان آموزش نظامی برای افراد وجودداشت واز طرف دیگر کارکردن در شهر و جذب نیرو یاهرنوع کاردیگرتوأم با ضربه بود.

سازمان در آن زمان پایگاه هایی در کردستان عراق داشت. از جمله پایگاه «موسک»، پایگاه «پذیرش»، پایگاه «جلیلی»، پایگاه «تدین» و پایگاه «سلیمانیه». ارتفاعات سلیمانیه ضمناً محل رادیو مجاهد ومحل استراق سمع نیزبود. تمام ارتباطات بیسیمی ارتش ایران در آنجا مورد شنودقرارمی گرفت.

از سال ۶۵ خطی بنام خط «پرچم» در دستورکارسازمان قرارگرفت. این خط که از دل «انقلاب ایدئولوژیک» درآمده بود، چیزی جز تهاجم حداکثر نظامی نبود. به این ترتیب که تیمهای زبده عملیاتی را که در پایگاه های ذکرشده بالا در عراق آموزش دیده بودند، در اکیپ های دو یا چندنفره از مرزهای مختلف وارد ایران می کرد تا برای نابودی سوژه های خود به داخل شهرهابروند. تعداد ۴۰ تیم که دراواخر سال ۶۴ به ایران فرستاده شده بودند، قبل از اینکه به محل مأموریت خودبرسند، کشف ومتلاشی گشتند. در بعضی ازموارد پاسدارها منتظر تیم هابودند و میدانستند که آن ها ازکدام

مرزومی خواهند وارد شوند. سازمان فکرمی کرد که در بین اعضاء نفوذی وجود دارد ولی علت اصلی همان ارتباطات تلفنی و کنترلشان توسط ارگانهای امنیتی رژیم بود. این خط همزمان با اخراج رجوی از فرانسه در ۱۷ خرداد ۱۳۶۵ و ورود او به عراق با شدت تمام ادامه داشت تا اینکه در اواخر سال ۶۵ سازمان دیگر از خیر فرستادن تیم های جدید گذشت، زیرا برایش مشخص شده بود که دیگر در شهر نمی شود کار کرد و خط قیام در شهرها جواب ندارد.*

هنگام ورود رجوی به خاک عراق، شورای ملی مقاومت از نشست ۲۳ اردیبهشت ۶۵ خود طی بیانیه ای چنین نتیجه گیری کرد: "۰۰۰ برای خنثی کردن توطئه های دشمن از یک سو و پاسخگویی به الزامهای مرحله جدید تدارک قیام از سوی دیگر، محل اقامت آقای مسئول شورا از اروپا به کشور عراق منتقل می شود. شورای ملی مقاومت این انتقال را برای گسترش و سازماندهی نیروهای مسلح انقلاب از نزدیک امری لازم و آخرین گام برای عبور به خاک میهن می داند."

بعد از این تاریخ در خرداد ماه ۱۳۶۶ به مناسبت سالگرد اولین تظاهرات مسلحانه‌ی سازمان بر علیه حکومت اسلامی در ایران در سال ۱۳۶۰، اعضا و هواداران مجاهدین در سیستمی موسوم به «ارتش آزادیبخش ملی» متشکل شدند. از این تاریخ عملیات سازمان، از شکل شهری و ترورهای انتحاری به لشکرکشی به پایگاه‌های مرزی ایران تغییر پیدا کرد.

پایان غم انگیز استراتژی «مبارزه مسلحانه شهری» به بهای سنگینی برای ملت ما تمام شد. رجوی در این شکست، نقش و مسئولیت اول را دارد:

۱- تشکیل «ارتش آزادیبخش» که از اول نفی شده بود، نشاندهنده پایان خط استراتژی «مبارزه مسلحانه شهری» است. همان استراتژی که از ۳۰ خرداد ۶۰ (آغاز مبارزه مسلحانه) تا ۳۰ خرداد ۶۶ یعنی ۶ سال تمام، رجوی با سرسختی بر آن پای فشرد. ۱۰۰ هزار اعدامی و ۱۵۰ هزار اسیر، به گفته سازمان، و صدها هزار آواره در خارج کشور نتیجه عملی اشتباهات و خودخواهی وی بود. نه تنها رژیم سرنگون نگشت بلکه ماندگاری رژیم را نیز تداوم بخشید.

* (تحلیلی وجود دارد که رجوی هیچوقت به قیام توده ای اعتقاد نداشته و در طی سالهای ۶۳ تا ۶۵ به خط مشی «جنگ نوین» رسیده بوده است که در آن یک ارتش آزادیبخش از خارج به ایران حمله ور شده و رژیم را سرنگون می کند. این ارتش می بایستی مشخصاً در عراق تشکیل می شد. طبق این تحلیل انجام «انقلاب ایدئولوژیک» برای سرکوب مخالفین و انتقال رسمی سازمان به عراق صورت گرفته است.

مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک

۲- رجوی در این رابطه و حتی بعدها نیز هیچ انتقادی از خود نکرد بلکه در یک اقدام فرار به جلو طلبکار نیز شد و در انقلاب ایدئولوژیک من درآوردی خود مرکزیت و دفترسیاسی سازمان را منحل کرده و خود را حاکم بلامنازع خواند.

۳- وحدت ممکن نیروهای ضد رژیم را به خاطر هژمونی طلبی خود نابود ساخت و از این بابت رژیم را تا ابد ادهر ممنون و شکرگزار خود کرد.

۴- هزاران نفر را که در مسائل مبارزاتی شرکت داشتند، غیرمستقیم آواره خارج کردو....

این بخش را همینجا به پایان می رسانیم. در رابطه با «ارتش آزادیبخش» لطفاً به بخش «بال نظامی سازمان مجاهدین» مراجعه شود.

